



A Qualitative Typology of Environmental Orientations among Iranian Citizens: A Case Study of the Mashhad Metropolis

Amirali Boroumand¹ | Mohammad Javad Amiri²

1. PhD of Environmental Planning, Department of Environmental Planning, Management, and HSE, Faculty of Environment, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: Amirali.boroumand@ut.ac.ir
2. Associate Professor, Department of Disaster Engineering, Education and Environmental Systems, Faculty of Environment, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: Mjamiri@ut.ac.ir

Article Info	ABSTRACT
<p>Article type: Research Article</p> <p>Article history: Received: 26 July 2025 Received in revised form: 11 August 2026 Accepted: 16 August 2026 Published online:</p> <p>Keywords: <i>Environmental orientations;</i> <i>Environmental sociology;</i> <i>Thematic analysis; Qualitative typology; Pro-environmental behavior; Iran.</i></p>	<p>This study aims to develop a qualitative typology of the environmental orientations of Iranian citizens, with a particular focus on the metropolitan city of Mashhad. Unlike previous studies that have primarily examined environmental orientations through quantitative assessments of environmental attitudes and behaviors, the present research adopts an interpretive approach and employs thematic analysis to identify and explain the underlying meaning structures, value systems, and social logics that shape citizens' environmental practices. Data were collected through 64 in-depth semi-structured interviews with citizens selected using purposive sampling based on the principle of maximum variation and were analyzed following Braun and Clarke's six-phase thematic analysis framework. The findings reveal that citizens' environmental orientations constitute a continuum of diverse and, at times, contradictory patterns, ranging from environmental denial and indifference to active, committed, and hybrid forms of pro-environmental engagement. Six major types were identified: Environmental Deniers, Paradoxical Greens, Light Greens, Technocratic Greens, Religious Greens, and Hybrid Greens. Each type reflects a distinctive configuration of values, cultural capital, social positioning, lived experiences, and ways of interpreting and responding to environmental crises. The findings further suggest that environmental orientations in contemporary Iran are not merely products of scientific knowledge or formal environmental education; rather, they emerge through the complex interaction of cultural, economic, religious, identity-related, and structural factors. The principal contribution of this study lies in developing an empirically grounded qualitative typology of environmental orientations and providing a context-sensitive explanation of the social mechanisms underlying their formation. By enriching the literature on environmental sociology in Iran, this typology offers a valuable foundation for designing environmentally informed public policies, participatory governance initiatives, and culturally responsive interventions tailored to the social realities of Iranian society.</p>
<p>Cite this article: Boroumand, A., & Amiri, M. J. (2026). A Qualitative Typology of Environmental Orientations among Iranian Citizens: A Case Study of the Mashhad Metropolis. <i>Sociological Review (Social Science Letter)</i>, 33(2), -. DOI: https://doi.org/10.24215/2809-1010.2026.33.2.1</p>	
	<p>© The Author(s). DOI: https://doi.org/10.24215/2809-1010.2026.33.2.1</p>
<p>Publisher: University of Tehran Press.</p>	

ارائه یک گونه‌شناسی کیفی از انواع گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان ایرانی (مطالعه موردی: کلان‌شهر مشهد)

امیرعلی برومند^۱ | محمدجواد امیری^۲

۱. دکتری برنامه‌ریزی محیط‌زیست، گروه برنامه‌ریزی، مدیریت محیط‌زیست و HSE، دانشکده محیط‌زیست، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: Amirali.boroumand@ut.ac.ir

۲. دانشیار، گروه مهندسی سوانح، آموزش و سیستم‌های محیط‌زیست، دانشکده محیط‌زیست، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: Mjamiri@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	این پژوهش با هدف ارائه یک گونه‌شناسی کیفی از گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان ایرانی، با تمرکز بر کلان‌شهر مشهد، انجام شد. برخلاف مطالعاتی که گرایش‌های محیط‌زیستی را عمدتاً از طریق سنجش‌های کمی نگرش و رفتار بررسی می‌کنند، پژوهش حاضر با رویکردی تفسیری و با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمون، در پی شناسایی و تبیین الگوهای معنایی، نظام‌های ارزشی و منطق‌های اجتماعی شکل‌دهنده کنش‌های محیط‌زیستی شهروندان بود. داده‌های پژوهش از طریق ۶۴ مصاحبه عمیق نیمه‌ساختاریافته با شهروندان منتخب، بر اساس نمونه‌گیری هدفمند و اصل حداکثر تنوع، گردآوری شد و با استفاده از چارچوب شش مرحله‌ای براون و کلارک تحلیل گردید. یافته‌ها نشان داد گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان در قالب طیفی از الگوهای متفاوت و گاه متعارض شکل می‌گیرند که از انکار و بی‌تفاوتی نسبت به مسائل محیط‌زیستی تا اشکال فعال، متعهد و ترکیبی کنش سبز را دربر می‌گیرند. بر این اساس، شش گونه اصلی شامل «منکران محیط‌زیست»، «سبزه‌های پارادوکسیکال»، «سبزه‌های کم‌رنگ»، «سبزه‌های تکنوکرات»، «سبزه‌های مذهبی» و «سبزه‌های هیبریدی» استخراج شد که هر یک بازتاب‌دهنده ترکیب متمایزی از ارزش‌ها، سرمایه‌های فرهنگی، موقعیت‌های اجتماعی، تجربه‌های زیسته و شیوه‌های مواجهه با بحران‌های محیط‌زیستی هستند. یافته‌ها نشان می‌دهد که گرایش‌های محیط‌زیستی در ایران معاصر صرفاً برآمده از آگاهی علمی یا آموزش‌های رسمی نیست، بلکه در بستر تعامل پیچیده عوامل فرهنگی، اقتصادی، دینی، هویتی و ساختاری شکل می‌گیرد. نوآوری این پژوهش در ارائه یک گونه‌شناسی داده‌بنیاد از گرایش‌های محیط‌زیستی و تبیین زمینه‌مند منطق‌های اجتماعی شکل‌دهنده آن‌هاست؛ گونه‌شناسی‌ای که می‌تواند ضمن غنی‌سازی ادبیات جامعه‌شناسی محیط‌زیست در ایران، مبنایی برای طراحی سیاست‌های محیط‌زیستی، برنامه‌های مشارکت اجتماعی و مداخلات فرهنگی متناسب با ویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه ایرانی فراهم آورد.
کلیدواژه‌ها:	
گرایش محیط‌زیستی؛	
جامعه‌شناسی محیط‌زیست؛	
تحلیل موضوعی؛ گونه‌شناسی	
کیفی؛ رفتار طرفدار محیط‌زیست؛ ایران.	

استناد: برومند، امیرعلی و امیری، محمدجواد. (۱۴۰۵). ارائه یک گونه‌شناسی کیفی از انواع گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان ایرانی (مطالعه موردی: کلان‌شهر مشهد).

مطالعات جامعه‌شناختی (نامه علوم اجتماعی)، ۳۳(۲)، - . DOI:



© نویسندگان.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

مقدمه

در بستر تحولات محیط‌زیستی معاصر، جوامع بشری در حال تجربه نوعی بازاندیشی در نسبت خود با طبیعت، مصرف و مفهوم پایداری هستند؛ بازاندیشی‌ای که نه صرفاً واکنشی به بحران‌های بوم‌شناختی، بلکه تجلی فرایندهای کلان‌تری چون جهانی‌شدن فرهنگی، چرخش‌های ارزشی و بازیگربندی گفتمان‌های هویتی در میدان اجتماعی محسوب می‌شود (چتلین و همکاران، ۲۰۱۸؛ شائو و اوانال، ۲۰۱۹؛ چنگ و همکاران، ۲۰۲۰؛ وانگ و همکاران، ۲۰۲۱؛ چن و همکاران، ۲۰۲۴). کلان‌شهر مشهد، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نقاط تمرکز جمعیتی، مذهبی، اقتصادی و محیط‌زیستی کشور، بستری ویژه برای رصد و تحلیل چندلایگی و تکثر کنش‌ها و گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان فراهم می‌آورد. این تکثر نه تنها بازتاب‌دهنده ناهمگونی طبقاتی، جنسیتی، فرهنگی و نسلی در شهر است، بلکه همچنین محصول درهم‌تنیدگی گفتمان‌های مختلف قدرت، دانش و اخلاق در قلمرو محیط‌زیست نیز است. به‌عبارت دیگر، گرایش‌های محیط‌زیستی ساکنان این کلان‌شهر صرفاً ناشی از آگاهی بوم‌شناختی یا سطح دانش علمی نیست، بلکه نتیجه تعاملات پیچیده‌ای میان سرمایه‌های فرهنگی، زمینه‌های زیسته، سبک‌های زندگی و ساختارهای اجتماعی-سیاسی است که در یک بستر مکانی-زمانی خاص تکوین یافته‌اند (شاطری و همکاران، ۱۴۰۰؛ خوش‌سیرت سلیمی و همکاران، ۱۴۰۳).

پیش‌تر در بسیاری از مطالعات، مسئله پیوند گرایش‌های محیطی، پایداری سبک زندگی و رفتارهای بوم‌شناختی شهروندان در کشورهای مختلف مورد پژوهش قرار گرفته است (بلک و چریر، ۲۰۱۰؛ گیتسرسلین و همکاران، ۲۰۱۰؛ سو و همکاران، ۲۰۱۹؛ دهیر و همکاران، ۲۰۲۱؛ لیو و همکاران، ۲۰۲۱)، اما بیان مسئله در این پژوهش از خلأ جدی در ادبیات جامعه‌شناسی محیط‌زیست ایران نشأت می‌گیرد؛ جایی که علی‌رغم رشد چشم‌گیر مطالعات کمی در زمینه سنجش نگرش‌ها و رفتارهای محیط‌زیستی (اسدی و همکاران، ۱۳۹۷؛ صالحی و ابراهیمی، ۱۳۹۹؛ ملک‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱؛ عبداللهی و صادقی، ۱۴۰۳)، هنوز تصویر روشنی از کیفیات زیسته، انگیزه‌های درونی، منطق‌های معنایی و صورت‌بندی‌های گفتمانی متکثر در میان شهروندان ارائه نشده است. اکثریت پژوهش‌های پیشین، با اتکای صرف بر پیمایش‌های استاندارد یا شاخص‌های سطحی، موفق به شناسایی لایه‌های پنهان و زمینه‌ای گرایش‌های محیط‌زیستی در بافت زندگی روزمره نشده‌اند. این در حالی است که پدیده‌هایی چون مصرف سبز، مشارکت در کنش‌های اعتراضی محیط‌زیستی یا حتی بی‌تفاوتی محیط‌زیستی، همگی درون بسترهای معنایی و زیست‌جهان‌های خاصی شکل می‌گیرند که فهم آن‌ها مستلزم رویکردهای تفسیری و گفتمانی است (امیری و برومند، ۱۴۰۴). از این منظر، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که چگونه می‌توان گونه‌های مختلف گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان مشهد را با رویکردی کیفی و از طریق تحلیل تفسیری گفتار و کنش، به‌صورت نظام‌مند گونه‌شناسی کرد؟ این گونه‌ها چه تفاوت‌های ساختاری، گفتمانی و تجربی با یکدیگر دارند؟

هدف این مقاله، ارائه یک گونه‌شناسی کیفی از گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان مشهد است که بتواند فراتر از طبقه‌بندی‌های صرفاً توصیفی یا تیپولوژیک، تبیینی اجتماعی و معنایی از الگوهای متنوع نگرش‌ها، ارزش‌ها و کنش‌های محیط‌زیستی شهروندان ارائه دهد. در این راستا، پژوهش با بهره‌گیری از رویکرد تفسیری در جامعه‌شناسی محیط‌زیست و روش تحلیل مضمون، در پی آن است که از خلال تجربه‌های زیسته و روایت‌های مشارکت‌کنندگان، الگوهای معنایی، نظام‌های ارزشی، منطق‌های کنش و شیوه‌های متفاوت مواجهه شهروندان با مسائل محیط‌زیستی را شناسایی، تفسیر و در قالب گونه‌های متمایز بازسازی کند. بر این اساس، گونه‌شناسی ارائه‌شده نه حاصل به‌کارگیری طبقه‌بندی‌های ازپیش‌تعیین‌شده، بلکه برآمده از تحلیل استقرایی داده‌های تجربی و روابط میان مضامین استخراج‌شده است و می‌کوشد تنوع جهان‌بینی‌های محیط‌زیستی، سبک‌های زندگی، صورت‌بندی‌های هویتی و تنش‌های میان ارزش‌های محیط‌زیستی و الزامات اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را تبیین کند. انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش، افزون بر غنای نظری ادبیات جامعه‌شناسی محیط‌زیست و توسعه فهمی زمینه‌مند از گرایش‌های محیط‌زیستی در ایران، مبنایی برای بازاندیشی در

سیاست‌گذاری‌های محیط‌زیستی، طراحی برنامه‌های مشارکت اجتماعی و تدوین راهبردهای مداخله‌ای متناسب با زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی کلان‌شهرهای ایران فراهم آورد.

پیشینه پژوهش

مطالعه زسوکا^۱ و همکاران (۲۰۱۳) به بررسی رابطه میان آموزش محیط‌زیست و دانش، نگرش‌ها و رفتارهای محیط‌زیستی دانشجویان و دانش‌آموزان می‌پردازد. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهند که ارتباط قوی بین آموزش محیط‌زیست و دانش محیط‌زیستی دانش‌آموزان وجود دارد که بخشی از این ارتباط ناشی از خود آموزش و بخشی دیگر ناشی از انگیزه درونی دانشجویان متعهدی است که داوطلبانه در دوره‌های آموزشی شرکت می‌کنند. همچنین، محتوای آموزش محیط‌زیست در شکل‌دهی نگرش‌ها نسبت به مصرف پایدار نقش کلیدی دارد؛ به‌طوری‌که پرداختن به موضوع مصرف‌گرایی در آموزش، آگاهی نسبت به ضرورت تغییر سبک زندگی مصرفی را افزایش می‌دهد. پاسخ‌دهندگان بر اساس دانش محیط‌زیستی، نگرش‌ها، رفتار مصرفی و آگاهی روزمره‌شان به پنج گروه تقسیم شده‌اند: لذت‌گرا، طرفدار خوش‌بینانه فناوری^۲، محیط‌زیست‌گرای فعال، خانواده‌محور و بی‌تفاوت.

پژوهش بوارک^۳ و همکاران (۲۰۱۷) نشان می‌دهد که هم آگاهی مصرف‌کننده و هم جهت‌گیری ارزشی پایدار، تأثیر مستقیم و مثبتی بر رفتار مصرف مسئولانه دارند. علاوه بر این، نقش میانجی آگاهی مصرف‌کننده تأیید شد؛ به‌طوری‌که هر بُعد از آگاهی مصرف‌کننده (اجتماعی یا فردی)، رفتار مصرف مسئولانه مربوط به خود را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در نتیجه، برای سازمان‌ها ضروری است که پیشنهاد‌های پایدار خود را با فعالیت‌های ارتباطی مناسب همراه کنند تا مصرف‌کنندگان را به رفتارهای مسئولانه‌تر ترغیب نمایند. این مطالعه بر اهمیت قرار دادن مصرف‌کننده در کانون تلاش‌ها برای دستیابی به توسعه پایدار تأکید دارد.

مطالعه بیندر و بلانکنبرگ^۴ (۲۰۱۷) با تحلیل داده‌های پانلی خانوارهای بریتانیایی نشان می‌دهد که افزایش رضایت از زندگی عمدتاً ناشی از تصور فرد از خود به‌عنوان فردی دوستدار محیط‌زیست است و نه لزوماً ناشی از انجام رفتارهای عینی مانند صرفه‌جویی در آب یا بازیافت. یافته‌های این پژوهش همچنین حاکی از آن است که هرچه این تصور سبز از خود قوی‌تر باشد، تمایل به انجام رفتارهای محیط‌زیستی بیش‌تر می‌شود؛ اما حتی افرادی که خود را بیش‌ترین حامیان محیط‌زیست می‌دانند، همیشه در تمامی رفتارهای پیشنهادی پایدار عمل نمی‌کنند. این مطالعه شکاف بین نگرش و عمل را در انواع مختلف رفتارهای حامی محیط‌زیست مورد سنجش قرار داده و نشان می‌دهد که تصور فرد از خود می‌تواند محرک مهمی برای رفتارهای سبز باشد، حتی اگر این رفتارها به‌صورت کامل و پیوسته انجام نشوند. این یافته‌ها می‌توانند به درک بهتر موانع روان‌شناختی در پذیرش سبک زندگی پایدار کمک کنند.

پژوهش سعید^۵ و همکاران (۲۰۱۹) تأثیر مدیریت سبز منابع انسانی، شامل شیوه‌هایی مانند استخدام سبز، آموزش و توسعه سبز، مدیریت عملکرد و ارزیابی سبز، پاداش و جبران خدمات سبز و توانمندسازی سبز را بر رفتارهای حامی محیط‌زیست کارکنان بررسی می‌کند و همچنین نقش میانجی سرمایه روان‌شناختی حامی محیط‌زیست و نقش تعدیل‌کننده دانش محیط‌زیستی را در این رابطه می‌سنجد. داده‌های جمع‌آوری‌شده از ۳۴۷ کارمند در صنایع زغال‌سنگ، انرژی، غذایی، شیمیایی و دارویی نشان داد که شیوه‌های مدیریت سبز منابع انسانی تأثیر مثبت و معناداری بر رفتارهای محیط‌زیستی کارکنان دارند و سرمایه روان‌شناختی حامی محیط‌زیست این رابطه را میانجی‌گری می‌کند. علاوه بر این، دانش محیط‌زیستی کارکنان به‌عنوان یک عامل تعدیل‌کننده، رابطه بین شیوه‌های

¹ Zsóka

² Techno-optimist

³ Buerke

⁴ Binder & Blankenber

⁵ Saeed

مدیریت سبز منابع انسانی و رفتارهای حامی محیط‌زیست را تقویت می‌کند. یافته‌های این مطالعه بر اهمیت اجرای سیاست‌های سبز در مدیریت منابع انسانی و توجه به عوامل روان‌شناختی و دانشی کارکنان در تحقق پایداری سازمانی تأکید دارد.

مطالعه^۱ لی یو^۱ و همکاران (۲۰۲۰) به بررسی نقش دانش محیط‌زیستی در شکل‌گیری زنجیره^۲ علی از دانش محیط‌زیستی تا رفتارهای پایدار در نمونه‌ای ملی، متشکل از ۲۸۲۴ پاسخ‌دهنده از چین پرداخت. یافته‌های این مطالعه نشان داد که دانش محیط‌زیستی تأثیر مثبت و معناداری بر نگرش‌های محیط‌زیستی دارد، نگرش‌های محیط‌زیستی به‌نوبه خود بر قصد رفتاری و رفتارهای حامی محیط‌زیست تأثیر گذارند و قصد رفتاری نیز پیش‌بینی‌کننده قوی رفتارهای پایدار است. همچنین، اگرچه دانش محیط‌زیستی به‌طور مستقیم بر رفتارها تأثیر ندارد، به‌عنوان یک متغیر دوار دور کلیدی عمل می‌کند که اثر آن به‌طور کامل از طریق نگرش‌ها و قصد رفتاری میانجی‌گری می‌شود. تحلیل چندگروهی این پژوهش نیز نشان داد که زمینه^۳ خارجی (مانند تفاوت‌های منطقه‌ای و شهری-روستایی) رابطه^۴ بین قصد رفتاری و رفتارهای پایدار را تعدیل می‌کند. همچنین، متغیرهای جمعیت‌شناختی (جنسیت، سطح تحصیلات و محل سکونت) تأثیرات متفاوتی بر مدل پژوهش دارند. این یافته‌ها بر اهمیت ترویج دانش محیط‌زیستی به‌عنوان پایه‌ای برای شکل‌گیری نگرش‌ها و رفتارهای پایدار تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که راهبردهای ترویج رفتارهای سبز باید متناسب با ویژگی‌های جمعیتی و زمینه‌های محیطی طراحی شوند.

پژوهش ارسلان^۲ و همکاران (۲۰۲۱) نشان می‌دهد که آگاهی از تغییرات اقلیمی محرک اصلی فعالیت‌های پایدار در تمام شرکت‌ها است، اما پویایی‌ها متفاوت بود. برای شرکت‌های بخش انرژی، دستیابی به مشروعیت اجتماعی-سیاسی، به‌ویژه در ارتباط با مشوق‌های دولتی و فشارهای نظارتی، اهمیت دارد؛ درحالی که مشروعیت شناختی نیز برای آن‌ها رو به افزایش است و آن‌ها می‌کوشند به سبک زندگی مصرف‌کنندگان متصل شوند. در مقابل، شرکت‌های بخش پوشاک بر کارکردی بودن و استفاده از محصولات تأکید دارند، هرچند مشروعیت شناختی مبتنی بر ارتباط با سبک زندگی مصرف‌کننده نیز مشهود است. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهند که با وجود اهمیت فزاینده سبک زندگی پایدار در راهبردها و اقدامات شرکت‌ها، ملاحظات عملی دیگر نیز برای موفقیت در بازار رقابتی مؤثرند. بنابراین، مشروعیت‌بخشی به‌گونه‌ای که رویکردهای مختلف را توجیه کند، عامل ارتباطی بین تغییر رفتار مصرف‌کننده و اقدامات محیط‌زیستی شرکت‌ها است.

مطالعه^۳ تمار^۳ و همکاران (۲۰۲۱) با بهره‌گیری از چارچوب نظریه رفتار برنامه‌ریزی‌شده و ناهماهنگی شناختی، به بررسی نقش تعدیل‌کننده دانش محیط‌زیستی و ارزش‌های خودمحور در این رابطه پرداخته است. یافته‌های این تحقیق که بر اساس داده‌های جمع‌آوری شده از ۲۸۵ دانشجوی دانشگاه دولتی در شرق اندونزی به‌دست آمده، نشان می‌دهد که اگرچه ارزش‌های بوم‌محور تأثیر مثبتی بر رفتارهای محیط‌زیستی دارند، دانش محیط‌زیستی می‌تواند اثر ارزش‌های نوع‌دوستانه بر نگرش‌ها را تضعیف کند. همچنین، ارزش‌های خودمحور قوی می‌توانند رابطه^۴ بین نگرش و رفتار محیط‌زیستی را کاهش دهند. این نتایج بینش‌های جدیدی درباره تعامل پیچیده بین ارزش‌ها، دانش و نگرش‌ها در پیش‌بینی رفتارهای محیط‌زیستی ارائه می‌دهد.

پژوهش وان^۴ و همکاران (۲۰۲۵) با مرور نظام‌مند ادبیات، به جمع‌بندی محورهای قانونی تحقیقات مرتبط با سبک زندگی سبز، ازجمله سیر تحول سیاست‌های مرتبط با آن در چین پرداخته است. این مطالعه ابتدا با تفکیک مفاهیم مشابه، تعریف دقیقی از سبک زندگی سبز ارائه می‌دهد. سپس، روش‌های سنجش این مفهوم در حوزه نظری و عملی مورد بررسی قرار می‌گیرند. در ادامه، عوامل

¹ Liu

² Arslan

³ Tamar

⁴ Wan

مؤثر بر شکل‌گیری سبک زندگی سبز (عوامل پیشینی)، مکانیسم‌های شکل‌دهنده آن (فرآیندهای میانی) و پیامدهای آن (نتایج پسینی) تحلیل می‌شوند. در نهایت، چارچوبی یکپارچه برای پژوهش‌های آینده طراحی و راهکارهای عملی برای گسترش این سبک زندگی ارائه می‌گردد. از جنبه نظری، چارچوب پیشنهادی می‌تواند به شفاف‌سازی مسیر تحقیقات آتی در حوزه مکانیسم‌های شکل‌گیری و انتشار سبک زندگی سبز کمک کند. از منظر کاربردی نیز، این پژوهش با تحلیل جایگاه سبک زندگی سبز در تحولات اقتصادی و اجتماعی، مرجعی ارزشمند برای سیاست‌گذاران در جهت ترویج گسترده این سبک زندگی محسوب می‌شود.

در ایران نیز، بنی فاطمه و همکاران (۱۳۹۲) نشان دادند که سرمایه اجتماعی، مشارکت و انسجام اجتماعی رابطه معناداری با سبک زندگی محیط‌زیستی دارند اما اعتماد اجتماعی رابطه معناداری با آن نشان نمی‌دهد. همچنین، بین تحصیلات و سبک زندگی محیط‌زیستی رابطه معناداری وجود دارد، ولی به‌طور کلی، بین درآمد و سبک زندگی محیط‌زیستی رابطه معناداری مشاهده نشد. به‌علاوه، تحلیل رگرسیون چندمتغیره نشان داد که مشارکت اجتماعی، تحصیلات و انسجام اجتماعی حدود ۱۰ درصد از واریانس سبک زندگی محیط‌زیستی را تبیین می‌کنند.

سلطانی‌بهرام و حاجیلو (۱۳۹۹) در مطالعه‌ای به بررسی تعیین‌کننده‌های جامعه‌شناختی سبک زندگی محیط‌زیستی دانشجویان دانشگاه تبریز پرداختند. هدف اصلی پژوهش، بررسی علل اثرگذار بر رفتارهای زیستی افراد در فرایند اجتماعی‌شدن، تجربه‌ها و مهارت‌هایی بود که در این زمینه کسب می‌کنند، مسئولیت‌هایی که می‌پذیرند و نقش دانش و آگاهی‌ای بود که در روند آموزش به‌دست می‌آورند. این پژوهش در سال تحصیلی ۱۳۹۴-۱۳۹۵ در دانشگاه تبریز و به شیوه پیمایشی انجام گرفت. جامعه آماری آن را دانشجویان دانشگاه تبریز تشکیل می‌دادند که ۳۰۲ نفر از آنان به شیوه نمونه‌گیری طبقه‌ای انتخاب شدند. یافته‌های پژوهش نشان داد میانگین سبک زندگی محیط‌زیستی در دامنه ۵۲ تا ۱۳۳، برابر با ۹۹/۵۹ بود که نشان‌دهنده سطح بالای سبک زندگی محیط‌زیستی دانشجویان است. همچنین، در میان ابعاد شش‌گانه سبک زندگی محیط‌زیستی، بعد استفاده از وسایل حمل‌ونقل عمومی کم‌ترین مقدار میانگین محاسبه شده را داشت. نتایج آزمون فرضیات نیز نشان داد رابطه مثبت و معناداری بین سبک زندگی محیط‌زیستی و متغیرهای سرمایه اجتماعی و ابعاد سه‌گانه آن، شامل اعتماد اجتماعی، انسجام اجتماعی و مشارکت اجتماعی، و همچنین متغیر سرمایه فرهنگی و ابعاد آن و نیز متغیر معرفت محیط‌زیستی، به‌عنوان متغیرهای مستقل وجود دارد. نتایج تحلیل رگرسیونی سبک زندگی محیط‌زیستی نشان داد سه متغیر مشارکت اجتماعی، معرفت محیط‌زیستی و بعد عینی سرمایه فرهنگی، در مجموع، حدود ۱۹ درصد از تغییرات سبک زندگی محیط‌زیستی دانشجویان دانشگاه تبریز را تبیین می‌کنند.

چارچوب نظری

گرایش محیط‌زیستی در این پژوهش به‌مثابه یک ویژگی منفرد، خطی و قابل‌تقلیل به «نگرش مثبت یا منفی نسبت به محیط‌زیست» مفهوم‌پردازی نمی‌شود؛ بلکه برساختی اجتماعی-فرهنگی و چندبعدی است که در نقطه تلاقی معنا، ارزش، هویت، سرمایه، موقعیت اجتماعی، تجربه زیسته، ساختارهای نهادی و ظرفیت عاملیت شکل می‌گیرد. بر این اساس، گرایش محیط‌زیستی نه صرفاً بیانگر میزان آگاهی یا نگرانی فرد درباره مسائل بوم‌شناختی، بلکه بازتاب‌دهنده شیوه‌ای است که فرد از طریق آن رابطه خود با طبیعت را معنا می‌کند، مسئولیت محیط‌زیستی را تعریف می‌نماید و این معنا را _ در شرایط ساختاری محدودکننده یا تسهیل‌کننده _ به الگوهای خاصی از کنش یا عدم‌کنش تبدیل می‌کند. این تلقی با یافته‌های پژوهش‌های متعددی، از جمله بنی‌فاطمه و همکاران، ۱۳۹۲؛ اسدی و همکاران، ۱۳۹۷؛ طالبان و معمارزاده، ۱۳۹۸؛ صالحی و ابراهیمی، ۱۳۹۹؛ خوش‌سیرت سلیمی و همکاران، ۱۴۰۳؛ عبداللهی و صادقی، ۱۴۰۳؛ تسای و همکاران، ۲۰۲۱؛ هیدالگو-کرسپو و همکاران، ۲۰۲۲ سازگار است؛ پژوهش‌هایی که نشان می‌دهند گرایش محیط‌زیستی

شهروندان در قالب ترکیب‌های متفاوتی از ارزش‌ها، سرمایه‌های فرهنگی، موقعیت اجتماعی، تجربه زیسته و شیوه‌های مواجهه با بحران‌های محیط‌زیستی شکل می‌گیرد و نمی‌توان آن را صرفاً با سطح دانش علمی یا آموزش رسمی توضیح داد. از این منظر، چارچوب نظری پژوهش بر یک رویکرد تلفیقی ساختار-عاملیت استوار است. در سطح خرد، فرد دارای عاملیت است و از طریق تفسیر تجربه‌های روزمره، شکل‌دهی به هویت، ارزیابی اخلاقی مسائل محیط‌زیستی و محاسبه پیامدهای کنش، موضع خود را نسبت به محیط‌زیست شکل می‌دهد؛ اما این عاملیت در خلأ اجتماعی عمل نمی‌کند و به‌وسیله توزیع نابرابر منابع، سرمایه‌ها، هنجارها، گفتمان‌های مسلط و ساختارهای نهادی محدود یا تقویت می‌شود (پلو و نایست برم، ۲۰۱۳؛ هانیگان، ۲۰۲۲). بنابراین، گرایش محیط‌زیستی حاصل رابطه دیالکتیکی میان ساختارهای عینی و ظرفیت‌های ذهنی کنشگران تلقی می‌شود. در داده‌های پژوهش نیز همین چندسطحی بودن برجسته است؛ به‌گونه‌ای که گونه‌شناسی نهایی در تقاطع سطح تعهد، مبنای معرفتی، خاستگاه طبقاتی و گفتمان‌های مشروعیت‌بخش قرار گرفته است.

گرایش محیط‌زیستی به مثابه محصول موقعیت اجتماعی

نخستین ستون نظری این چارچوب، نظریه میدان و سرمایه بوردیو است (گرنفل، ۲۰۰۹؛ شیرون، ۲۰۲۳). بر اساس این دیدگاه، کنش محیط‌زیستی را نمی‌توان جدا از موقعیت افراد در ساختار اجتماعی و میزان دسترسی آنان به اشکال مختلف سرمایه فهم کرد. سرمایه فرهنگی، از طریق دانش، مهارت، ذائقه و توانایی رمزگشایی از گفتمان‌های محیط‌زیستی، بر نحوه ادراک بحران‌های بوم‌شناختی و تشخیص کنش‌های مشروع و مطلوب تأثیر می‌گذارد. سرمایه اجتماعی نیز از طریق شبکه‌های ارتباطی، اعتماد، عضویت مدنی و دسترسی به گروه‌های کنشگر، ظرفیت تبدیل نگرش فردی به کنش جمعی را افزایش می‌دهد. در کنار این دو، سرمایه اقتصادی دامنه انتخاب‌های محیط‌زیستی را تعیین می‌کند؛ زیرا بسیاری از رفتارهای سبز _ از مصرف محصولات پایدار تا استفاده از فناوری‌های پاک _ به منابع اقتصادی نیاز دارند. از این منظر، «سبز بودن» یک وضعیت همگن نیست، بلکه می‌تواند به شکل‌های متفاوتی از سرمایه‌گذاری نمادین و اجتماعی در میدان محیط‌زیست ظاهر شود (سلطانی‌بهرام و حاجیلو، ۱۳۹۹؛ سالاری و همکاران، ۱۴۰۰؛ ملک‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱؛ عبداللهی و صادقی، ۱۴۰۳). برای مثال، استفاده نمایشی از دوچرخه، محصولات سبز یا فناوری‌های پاک می‌تواند واجد کارکرد تمایزبخشی اجتماعی باشد، درحالی‌که در سطحی دیگر، همان منابع فرهنگی و اقتصادی می‌توانند به مشارکت مدنی و کنش جمعی منجر شوند. به همین دلیل، گرایش محیط‌زیستی باید نه فقط بر اساس «شدت رفتار»، بلکه بر اساس نوع سرمایه، موقعیت میدان و منطق استفاده از سرمایه تحلیل شود. این رویکرد امکان تبیین تفاوت میان «سبز کم‌رنگ»، «سبز پررنگ»، «سبز تکنوکرات»، «سبز طبقاتی» و اشکال هیبریدی محیط‌زیست‌گرایی را فراهم می‌کند. یافته‌های پژوهش نیز نشان می‌دهند که سرمایه فرهنگی، مشارکت اجتماعی و معرفت محیط‌زیستی در شکل‌گیری سبک زندگی محیط‌زیستی نقش دارند.

دومین مؤلفه نظری، جامعه‌شناسی سبک زندگی است. بر اساس این رویکرد، محیط‌زیست‌گرایی را نمی‌توان به رفتارهای منفرد و گسسته تقلیل داد؛ بلکه باید آن را به مثابه مجموعه‌ای نسبتاً منسجم از انتخاب‌های روزمره، الگوهای مصرف، شیوه استفاده از منابع، اوقات فراغت، حمل‌ونقل، تغذیه و مشارکت اجتماعی در نظر گرفت. در نتیجه، تفاوت میان افراد فقط در «انجام یا عدم انجام» یک رفتار خاص نیست، بلکه در منطق معنایی حاکم بر مجموعه انتخاب‌های زندگی روزمره قرار دارد. این دیدگاه به‌ویژه برای توضیح گونه‌های میانی اهمیت دارد؛ زیرا فرد ممکن است در برخی حوزه‌ها رفتارهای پایدار داشته باشد، اما در سایر حوزه‌ها همچنان الگوهای ناپایدار را حفظ کند. بنابراین، «سبز متوسط» یا «سبز کم‌رنگ» را نمی‌توان صرفاً افراد دارای نگرش ضعیف دانست؛ بلکه آنان ممکن است در حال تجربه نوعی گذار سبک زندگی باشند که هنوز به انسجام هویتی و رفتاری کامل نرسیده است. از سوی دیگر، «سبزهای پارادوکسیکال» نشان می‌دهند که سبک زندگی محیط‌زیستی می‌تواند واجد تناقض‌های درونی باشد؛ یعنی فرد هم‌زمان حامل ارزش‌های

سبز و رویه‌های روزمره ناسازگار با آن‌ها باشد. برای تبیین این تناقض‌ها، نظریه ناهماهنگی شناختی مکمل مهمی برای چارچوب حاضر محسوب می‌شود. در این چارچوب، گرایش محیط‌زیستی از یک زنجیره ساده «دانش - نگرش - رفتار» پیروی نمی‌کند. فرد ممکن است خود را حامی محیط‌زیست بداند، نسبت به تخریب طبیعت ابراز نگرانی کند و حتی رفتارهای نمادین سبز انجام دهد، اما هم‌زمان در موقعیت‌های دیگر رفتارهایی اتخاذ کند که با ارزش‌های اعلام‌شده او ناسازگار است (لیو و همکاران، ۲۰۲۰؛ صالحی و ابراهیمی، ۲۰۲۰؛ هانیگان، ۲۰۲۲). این شکاف را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد: ناهماهنگی ارزشی میان باورها و اعمال؛ ناهماهنگی هویتی میان تصویر فرد از «خود سبز» و عملکرد واقعی؛ و ناهماهنگی ساختاری میان ارزش‌های محیط‌زیستی و محدودیت‌های اقتصادی، فرهنگی یا نهادی. بر این اساس، «سبزه‌های پارادوکسیکال» نه یک طبقه خطاکار یا فاقد آگاهی، بلکه صورت‌بندی اجتماعی خاصی از محیط‌زیست‌گرایی هستند که در آن، ارزش‌های متعارض در کنار یکدیگر تثبیت شده‌اند.

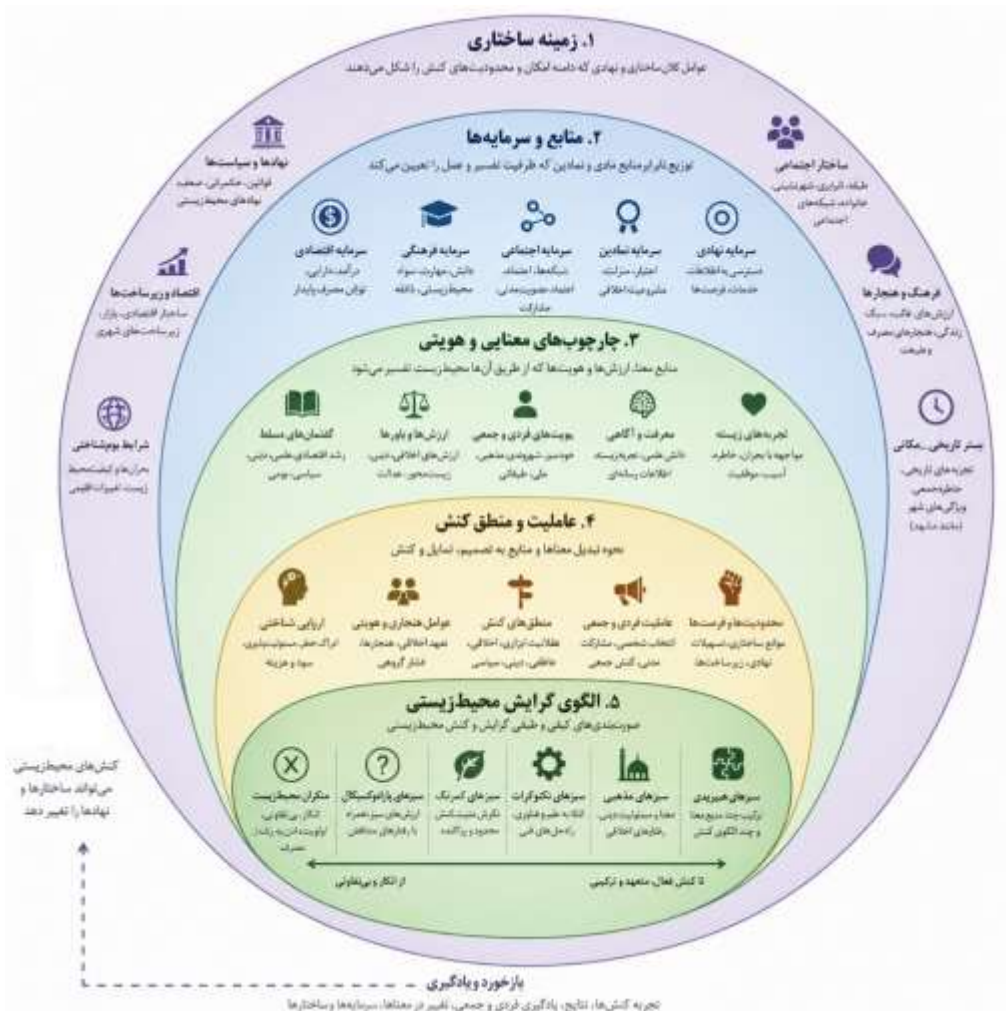
کنش ارتباطی و عرصه عمومی محیط‌زیستی

سطح دیگری از چارچوب نظری به کنش ارتباطی و عرصه عمومی اختصاص دارد. از این منظر، محیط‌زیست صرفاً موضوعی فردی نیست، بلکه می‌تواند به عرصه‌ای برای تولید معنا، گفت‌وگوی اجتماعی، منازعه بر سر تعریف مسئله و بسیج جمعی تبدیل شود. هنگامی که شهروندان از سطح رفتارهای فردی فراتر می‌روند و وارد شبکه‌های مدنی، انجمن‌ها، کمپین‌ها و اعتراضات محیط‌زیستی می‌شوند، گرایش محیط‌زیستی از یک ترجیح شخصی به شکلی از عاملیت ارتباطی و سیاسی تبدیل می‌شود. این مؤلفه نظری به‌طور خاص امکان فهم «سبزه‌های پررنگ» و بخشی از افراد با گرایش‌های مغشوش را فراهم می‌سازد. در این‌جا، محیط‌زیست به زبان مشترکی برای تولید کنش جمعی، مطالبه‌گری، نقد سیاست‌های عمومی و بازتعریف رابطه شهروندان با نهادهای رسمی تبدیل می‌شود. در این پژوهش، گرایش محیط‌زیستی همچنین پدیده‌ای گفتمانی است. افراد تنها درباره «محیط‌زیست» موضع نمی‌گیرند؛ بلکه ابتدا از طریق گفتمان‌های اجتماعی موجود تعیین می‌کنند که محیط‌زیست چیست، چه ارزشی دارد، چه کسی مسئول تخریب آن است و چه نوع کنشی مشروع تلقی می‌شود. بر این اساس، گفتمان رشد اقتصادی می‌تواند محیط‌زیست را مانعی برای توسعه معرفی کند؛ گفتمان علمی می‌تواند بحران را به مسئله‌ای قابل‌اندازه‌گیری و حل‌شدنی از طریق دانش و فناوری تبدیل کند؛ گفتمان دینی می‌تواند حفاظت از طبیعت را در قالب مسئولیتی اخلاقی و الهی بازتعریف کند؛ و گفتمان سیاسی می‌تواند محیط‌زیست را به مسئله‌ای مرتبط با عدالت، حقوق شهروندی یا هویت ملی تبدیل سازد. بنابراین، تفاوت میان گونه‌های محیط‌زیستی را باید تا حدی تفاوت در رژیم‌های معنایی و گفتمان‌های مشروعیت‌بخش دانست (بیندر و بلانکنبرگ، ۲۰۱۷؛ دهیرو همکاران، ۲۰۲۱؛ عبدللهی و صادقی، ۲۰۲۴).

ساختار فرصت و محدودیت: عاملیت محیط‌زیستی در بستر نابرابری

یکی از اصول اساسی چارچوب حاضر این است که عدم کنش محیط‌زیستی الزاماً به معنای فقدان نگرش یا مسئولیت اخلاقی نیست. افراد ممکن است به دلیل محدودیت درآمد، نوع شغل، دسترسی به زیرساخت‌ها، قوانین، هنجارهای اجتماعی یا ضعف نهادهای مدنی، قادر به تحقق کامل ارزش‌های محیط‌زیستی خود نباشند. بنابراین، باید میان تعهد محیط‌زیستی و ظرفیت تحقق آن تمایز قائل شد. این تمایز برای فهم گونه‌هایی مانند «سبز طبقه‌ای»، «سبز مقاومتی» و برخی اشکال «سبز هیبریدی» اهمیت اساسی دارد. برای مثال، رفتار پایدار یک فرد کم‌درآمد ممکن است نه ناشی از ایدئولوژی محیط‌زیستی، بلکه ناشی از ضرورت اقتصادی باشد؛ درحالی‌که فردی برخوردار ممکن است بتواند از طریق خرید محصولات سبز یا فناوری‌های پاک، محیط‌زیست‌گرایی را به بخشی از سبک زندگی خود تبدیل کند. بنابراین، رفتار مشاهده‌شده همیشه معادل انگیزه یا گرایش زیربنایی نیست.

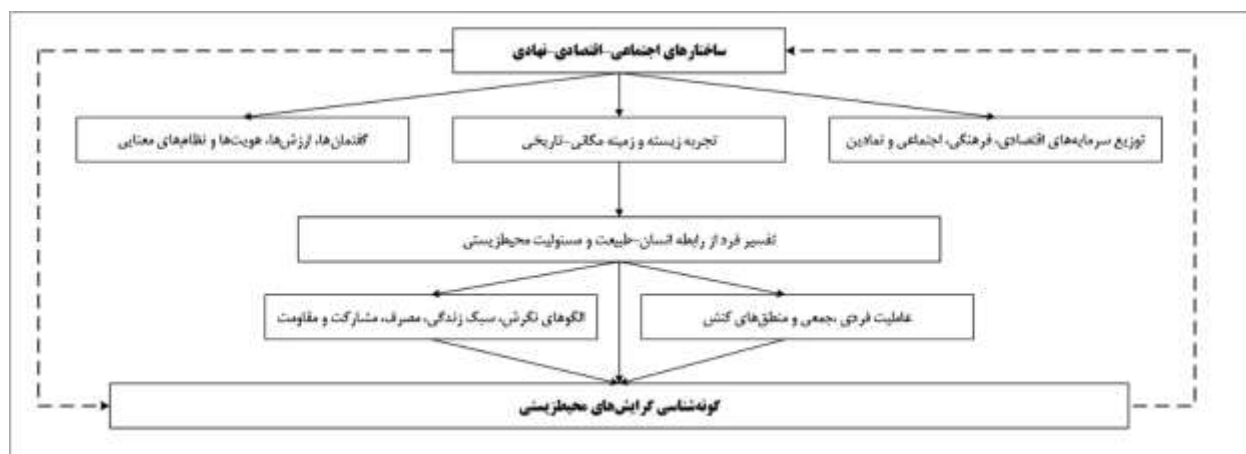
بر مبنای ترکیب دیدگاه‌های فوق، گرایش محیط‌زیستی در این پژوهش به‌صورت یک سازه رابطه‌ای، چندسطحی و طبیفی مفهوم‌پردازی می‌شود که از برهم‌کنش پنج لایه اصلی شکل می‌گیرد (شکل ۱).



شکل ۱. مفهوم‌پردازی گرایش محیط‌زیستی به صورت یک سازه رابطه‌ای، چندسطحی و طیفی

در لایه نخست، ساختار اجتماعی، شامل طبقه، اقتصاد، نهادها، سیاست، قوانین، فناوری، موقعیت مکانی و شرایط تاریخی، دامنه امکان‌های کنش را تعیین می‌کند. در لایه دوم، سرمایه‌های اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین، منابع متفاوتی را برای تفسیر و عمل در اختیار افراد قرار می‌دهند. در لایه سوم، افراد از طریق گفتمان‌ها، ارزش‌ها، هویت‌ها، باورهای دینی، معرفت علمی و تجربه زیسته به محیط‌زیست معنا می‌بخشند. در لایه چهارم، این معناها از طریق عاملیت فردی و جمعی، محاسبه سود و هزینه، هنجارهای اجتماعی، تعهد اخلاقی، مشارکت مدنی و مقاومت، به الگوهای کنش تبدیل می‌شوند. در نهایت، حاصل این فرایند در قالب گونه‌های متمایز گرایش محیط‌زیستی آشکار می‌شود. از این منظر، گونه‌شناسی پژوهش را نمی‌توان مقیاسی ساده از «کم‌تر سبز» به «بیش‌تر سبز» تلقی کرد. این گونه‌ها در واقع پیکربندی‌های کیفی متفاوتی هستند که ممکن است در یک یا چند بُعد از یکدیگر فاصله داشته باشند. برای مثال، «سبز تکنوکرات» ممکن است از نظر معرفت علمی بسیار قوی اما از نظر مشارکت مدنی محدود باشد؛ «سبز مذهبی» ممکن است مشروعیت خود را عمدتاً از نظام ارزشی دینی دریافت کند؛ و «سبز هیبریدی» ممکن است چندین منبع معنایی _ دینی، علمی، سیاسی، طبقاتی و هویتی _ را به طور هم‌زمان تلفیق کند. بنابراین، گونه‌ها باید به مثابه پیکربندی‌های تیپیکال-ایده‌آل (آرامانی)

فهم شوند، نه گروه‌های کاملاً مجزا و متقابلاً انحصاری. بر این اساس، شش گونه اصلی استخراج‌شده در پژوهش، صورت‌بندی‌های متمایزی از رابطه میان معنا، ارزش، سرمایه، هویت، ساختار و عاملیت هستند. چنان‌که در چکیده پژوهش نیز تأکید شده است، این گونه‌ها ترکیب‌های متفاوتی از ارزش‌ها، سرمایه‌های فرهنگی، موقعیت‌های اجتماعی، تجربه‌های زیسته و شیوه‌های مواجهه با بحران‌های محیط‌زیستی را بازنمایی می‌کنند. در نتیجه، مدل چارچوب نظری پژوهش را می‌توان به صورت شکل ۱ خلاصه کرد.



شکل ۲. مدل چارچوب نظری پژوهش حاضر

مدل چارچوب نظری این پژوهش (شکل ۲)، در عین حال، رابطه بازگشتی و غیرخطی دارد؛ به این معنا که کنش محیط‌زیستی نیز می‌تواند متقابلاً سرمایه اجتماعی و فرهنگی، هویت، گفتمان‌ها و حتی ساختارهای نهادی را تغییر دهد. از این رو، شهروند محیط‌زیستی صرفاً محصول ساختار نیست، بلکه می‌تواند از طریق کنش ارتباطی، مشارکت مدنی، مصرف سیاسی، کنشگری دیجیتال و مقاومت اجتماعی، در بازتولید یا دگرگونی میدان محیط‌زیستی مشارکت کند. همین ویژگی، امکان توضیح ظهور گونه‌های ترکیبی و نوظهوری را فراهم می‌سازد که در زمینه‌های شهری پیچیده‌ای مانند مشهد شکل می‌گیرند.

روش

پژوهش حاضر با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از روش تحلیل مضمون^۱ انجام شد. انتخاب این رویکرد بر مبنای ماهیت اکتشافی مسئله پژوهش و هدف آن، یعنی فهم، تفسیر و گونه‌شناسی الگوهای متنوع گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان ایرانی، صورت گرفت. برخلاف پژوهش‌های کمی که به سنجش میزان نگرش یا رفتار محیط‌زیستی بر اساس شاخص‌های ازپیش‌تعریف‌شده می‌پردازند، این پژوهش در پی آن بود که سازوکارهای معنایی، نظام‌های ارزشی و منطق‌های اجتماعی نهفته در روایت‌های شهروندان را آشکار و از خلال آن‌ها، گونه‌های متمایز محیط‌زیست‌گرایی را بازسازی کند. بر این اساس، تحلیل مضمون به عنوان راهبردی تفسیری انتخاب شد؛ زیرا این روش امکان شناسایی، سازمان‌دهی و تفسیر الگوهای معنایی نهفته در داده‌های کیفی را فراهم می‌کند و به پژوهشگر اجازه می‌دهد بدون تحمیل چارچوب‌های نظری ازپیش‌تعیین‌شده، مضامین و الگوهای مفهومی را به صورت استقرایی از دل تجربه زیسته مشارکت‌کنندگان استخراج کند. در این پژوهش، تحلیل داده‌ها با الهام از چارچوب شش مرحله‌ای براون و کلارک (براون و کلارک،

^۱ Thematic Analysis

۲۰۲۶) انجام شد؛ با این تفاوت که تحلیل صرفاً به استخراج مضامین محدود نماند، بلکه در گام نهایی به بازسازی گونه‌شناسی اجتماعی گرایش‌های محیط‌زیستی بر اساس روابط میان مضامین و الگوهای تکرارشونده در روایت‌های مشارکت‌کنندگان منتهی شد. داده‌های پژوهش از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته و عمیق با ۶۴ نفر از شهروندان ساکن کلان‌شهر مشهد گردآوری شد. مشارکت‌کنندگان با استفاده از نمونه‌گیری هدفمند و بر اساس اصل حداکثر تنوع انتخاب شدند تا طیف گسترده‌ای از تجربه‌های زیسته، موقعیت‌های اجتماعی و جهان‌بینی‌های مرتبط با محیط‌زیست در داده‌ها بازنمایی شود. معیارهای انتخاب شامل تفاوت در جنسیت، سن، سطح تحصیلات، پایگاه اقتصادی و اجتماعی، میزان دینداری، نوع اشتغال، تجربه مواجهه با مسائل محیط‌زیستی، سابقه مشارکت در فعالیت‌های محیط‌زیستی و عضویت یا عدم عضویت در تشکلهای مدنی بود. این تنوع در نمونه‌گیری با هدف دستیابی به بیش‌ترین ناهمگونی ممکن در نظام‌های معنایی و پرهیز از بازنمایی یک‌جانبه‌ی گرایش‌های محیط‌زیستی صورت گرفت. فرایند نمونه‌گیری و تحلیل داده‌ها به‌صورت هم‌زمان پیش رفت و پس از تحلیل اولیه مصاحبه‌ها، نمونه‌گیری به‌صورت نظری ادامه یافت؛ بدین معنا که برای تکمیل یا غنی‌تر شدن مضامین در حال شکل‌گیری، با افرادی نظیر کنشگران محلی، فعالان سازمان‌های مردم‌نهاد، اعضای شوراهای محلات و شهروندانی با تجربه‌های متفاوت در مواجهه با مسائل محیط‌زیستی مصاحبه شد. گردآوری داده‌ها تا دستیابی به اشباع نظری ادامه یافت؛ به‌گونه‌ای که پس از مصاحبه شصت و چهارم، داده جدیدی که موجب اصلاح، گسترش یا شکل‌گیری مضامین تازه شود، مشاهده نشد و ثبات مفهومی گونه‌های در حال ظهور حاصل شد.

مصاحبه‌ها به‌صورت نیمه‌ساختاریافته و عمیق انجام شد تا ضمن حفظ انسجام محتوایی، امکان طرح آزادانه تجربه‌ها، نگرش‌ها و تفسیرهای مشارکت‌کنندگان فراهم شود. پرسش‌های مصاحبه، پیرامون ادراک افراد از محیط‌زیست، شیوه مواجهه با مسائل محیط‌زیستی، انگیزه‌ها و موانع رفتارهای محیط‌زیستی، منابع شکل‌دهنده نگرش‌ها، نقش ارزش‌های فرهنگی و دینی، تجربه‌های روزمره و برداشت آنان از مسئولیت فردی و اجتماعی در قبال محیط‌زیست طراحی شده بود. تمامی مصاحبه‌ها با رضایت آگاهانه مشارکت‌کنندگان ضبط، به‌صورت کامل پیاده‌سازی و بلافاصله پس از انجام هر مصاحبه وارد چرخه تحلیل شدند تا نتایج تحلیل اولیه بتواند مسیر نمونه‌گیری‌های بعدی را هدایت کند.

تحلیل داده‌ها فرایندی مستمر، بازگشتی و تفسیری بود که هم‌زمان با گردآوری داده‌ها انجام گرفت. در مرحله نخست، متن تمامی مصاحبه‌ها چندین بار مطالعه شد تا پژوهشگر به درکی عمیق از کلیت داده‌ها، فضای معنایی مصاحبه‌ها و زمینه‌های اجتماعی تولید روایت‌ها دست یابد. سپس، کدگذاری اولیه به‌صورت استقرایی و خطبه‌خط انجام شد و تمامی واحدهای معنایی مرتبط با تجربه‌ها، نگرش‌ها، ارزش‌ها و الگوهای کنش محیط‌زیستی استخراج شدند. در مرحله دوم، کدهای مشابه بر اساس هم‌پوشانی مفهومی و ارتباط معنایی، در قالب مضامین اولیه سازمان‌دهی شدند. این مضامین طی فرایندی بازگشتی و از طریق مقایسه مستمر داده‌ها، بازبینی، ادغام، تفکیک و پالایش شدند تا مضامین سازمان‌دهنده شکل گیرد. در مرحله سوم، روابط میان مضامین سازمان‌دهنده مورد تحلیل قرار گرفت و الگوهای تکرارشونده‌ای که بیانگر منطق‌های متفاوت مواجهه شهروندان با محیط‌زیست بودند، شناسایی شدند. درنهایت، با انتزاع نظری این الگوها، گونه‌های نهایی گرایش‌های محیط‌زیستی استخراج، تعریف و نام‌گذاری شدند. بنابراین، گونه‌شناسی ارائه‌شده در این پژوهش نه حاصل طبقه‌بندی‌های ازپیش‌موجود، بلکه نتیجه انتزاع تدریجی، مقایسه مستمر و تفسیر نظام‌مند الگوهای معنایی برآمده از روایت‌های مشارکت‌کنندگان است. بدین ترتیب، هرگونه نمایانگر مجموعه‌ای منسجم از ارزش‌ها، باورها، نگرش‌ها و الگوهای کنش است که در بسترهای اجتماعی و فرهنگی متفاوت شکل گرفته و از سایر گونه‌ها متمایز می‌شود.

به‌منظور تضمین اعتمادپذیری یافته‌ها، معیارهای چهارگانه لینکلن و گوبا، شامل اعتبارپذیری، قابلیت انتقال، قابلیت تأیید و قابلیت اتکا، مبنای ارزیابی کیفیت پژوهش قرار گرفتند. اعتبارپذیری از طریق درگیری طولانی‌مدت پژوهشگر با میدان، مطالعه مکرر داده‌ها،

مقایسه مستمر کدها و مضامین، بازنگری مداوم تفاسیر و مراجعه مکرر به متن مصاحبه‌ها برای اطمینان از انطباق مضامین با داده‌های خام تقویت شد. قابلیت اتکا با مستندسازی تمامی مراحل پژوهش، ثبت تصمیم‌های روش‌شناختی و نگهداری زنجیره تحلیل تأمین گردید. قابلیت تأیید از طریق ثبت یادداشت‌های نظری، مستندسازی فرایند شکل‌گیری کدها و مضامین و تلاش برای تفکیک استنباط‌های پژوهشگر از داده‌های مشارکت‌کنندگان تضمین شد. همچنین، قابلیت انتقال یافته‌ها با ارائه توصیف غنی از ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان، زمینه اجتماعی پژوهش، منطق نمونه‌گیری و فرایند تحلیل داده‌ها افزایش یافت تا امکان قضاوت درباره کاربردی‌تری نتایج در زمینه‌های مشابه برای خوانندگان فراهم شود. افزون بر این، یادداشت‌برداری نظری در تمامی مراحل تحلیل، به عنوان ابزاری برای ثبت ایده‌های تحلیلی، روابط مفهومی، تأملات پژوهشگر و روند تکامل مضامین مورد استفاده قرار گرفت و نقش مهمی در افزایش انسجام تفسیری و شفافیت مسیر شکل‌گیری گونه‌شناسی نهایی ایفا کرد.

یافته‌ها

مقوله‌بندی محتوای مصاحبه‌های پژوهش حاضر برای دستیابی به یک گونه‌شناسی کیفی از انواع گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان مشهدی در جدول ۱ ارائه شده است. تفسیر و تحلیل جامعه‌شناختی این مطالب با رویکرد جامعه‌شناسی محیط‌زیست، مستلزم بازشناسی تنوع در شکل‌های کنش، ادراک و سبک‌های محیط‌زیستی در بستر اجتماعی کلان‌شهری همچون مشهد است. این جدول نه تنها گونه‌شناسی مفهومی گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان را سامان می‌دهد، بلکه نشان‌دهنده تعینات چندسطحی در تعامل میان عاملیت اجتماعی، ساختارهای کلان و پیکربندی‌های فرهنگی-ایدئولوژیک است. آنچه در این گونه‌شناسی برجسته است، تقاطع پیچیده سطح التزام، مبنای معرفتی، خاستگاه طبقاتی و گفتمان‌های مشروعیت‌بخش برای رفتارهای محیط‌زیستی است که از «انکار و بی‌تفاوتی» تا «رادیکالیسم محیط‌زیستی» را دربرمی‌گیرد. این پدیده واجد ابعاد نظری قابل تحلیل در چارچوب‌های متنوعی چون نظریه‌های کنش ارتباطی هابرماسی، جامعه‌شناسی سبک زندگی بوردیوی^۱ و الگوهای تبیین‌کننده مصرف فرهنگی در بستر نابرابری‌های ساختاری است.

جدول ۱. مقوله‌بندی محتوای مصاحبه‌های پژوهش حاضر برای دستیابی به یک گونه‌شناسی کیفی از انواع گرایش‌های محیط‌زیستی شهروندان مشهدی

توصیف		گونه‌شناسی
مقوله‌بندی اولیه		مقوله‌بندی ثانویه
مقوله‌بندی نهایی		
غیرسبزه‌ها	مخالفت سبزاندیشی	مخالفان محیط‌زیستی: باور به ضرورت قربانی‌شدن محیط‌زیست در مسیر دستیابی به رشد اقتصادی دارند و با هرگونه اندیشه، بینش و کردار محیط‌زیستی مخالفت می‌کنند.
	منکر سبزاندیشی	انکارگرایان محیط‌زیستی: اعتقاد به اغراق‌آمیز بودن بحران‌هایی مانند تغییرات اقلیمی.
	بی‌تفاوت نسبت به سبزاندیشی	بی‌تفاوتی مطلق: عدم آگاهی یا علاقه به مسائل محیط‌زیستی، مصرف‌گرایی بدون محدودیت.
سبزه‌های پارادوکسیکال	سبز متناقض	مذهبی‌های پلاستیک‌باز: استفاده از ظروف یک‌بارمصرف در نذری‌های مذهبی، علی‌رغم شعارهای سبز. توریست‌های طبیعت‌گریز: گردشگرانی که به طبیعت مشهد علاقه نشان می‌دهند، اما رفتارهای مخربی مانند روشن کردن آتش در جنگل‌ها دارند. دوچرخه‌سواران نمایشی: استفاده از دوچرخه به عنوان نماد طبقاتی، نه وسیله حمل‌ونقل واقعی.

¹ Bourdieusian

سبزه‌ها	سبز کمرنگ (غیرفعال‌های محیط‌زیستی)	مصرف‌کنندگان غیرمسئول: استفاده بی‌رویه از پلاستیک، آب و انرژی بدون توجه به پیامدهای آن. تابعان سیاست‌های دولتی: تنها در صورت اجبار قانونی، مانند اعمال جریمه، رفتارهای سبز از خود نشان می‌دهند. نمادگرایان سطحی: انجام حداقلی رفتارهای سبز، مانند استفاده از کیسه‌های پارچه‌ای، بدون تعهد واقعی.
	سبز متوسط (محیط‌زیست‌گرایان معمولی)	مصرف‌کنندگان آگاه: کاهش مصرف پلاستیک و صرفه‌جویی در مصرف انرژی به دلایل اقتصادی یا اخلاقی. حامیان غیرفعال محیط‌زیست: حمایت نظری از محیط‌زیست، اما عدم مشارکت عملی در فعالیت‌های محیط‌زیستی. شرکت‌کنندگان در مناسبت‌های سبز: حضور در مناسبت‌هایی مانند روز درختکاری یا پاک‌سازی نمادین پارک‌ها. طرفداران فناوری‌های سبز: استفاده از محصولات دوستدار محیط‌زیست، مانند خودروهای هیبریدی. معتقدان به سبک زندگی پایدار: تلاش برای کاهش زباله و بازیافت، اما نه به‌شکلی رادیکال.
	سبز پررنگ (محیط‌زیستی متعهد)	کنشگران محلی: مشارکت در سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی یا کمپین‌های شهری، مانند «سه‌شنبه‌های بدون خودرو». تغییردهندگان سبک زندگی: انتخاب گیاه‌خواری برای کاهش ردپای کربن و استفاده از انرژی‌های تجدیدپذیر به‌طور کامل. مبلغان محیط‌زیست: آموزش چهره‌به‌چهره یا از طریق شبکه‌های اجتماعی برای ترویج رفتارهای سبز. معترضان مدنی: حضور در تجمعات ضدآلودگی یا اعتراض به پروژه‌های مخرب محیط‌زیستی. حامیان اقتصاد چرخشی: خرید صرفاً از برندهای پایدار و مشارکت در سیستم‌های اشتراک‌گذاری کالا.
	سبز تیره (رادیکال‌های محیط‌زیستی)	اکوآنا‌رشیست‌ها: مخالفت با هرگونه توسعه صنعتی و اعتقاد به بازگشت بنیادین به طبیعت. شهروندان بی‌کربن: رد کامل استفاده از خودرو، پرهیز از سفر هوایی و زندگی در خانه‌های کاملاً خودکفا. کنشگران تخریبی: انجام اقداماتی مستقیم، مانند تحریم کارخانه‌های آلاینده یا بستن جاده‌ها در اعتراض به آن‌ها.
	سبز مذهبی (محیط‌زیست‌گرایی دینی)	مبلغان اخلاق محیط‌زیستی اسلامی: ترویج رفتارهای سبز بر اساس آیات قرآن و روایات، مانند نهی از اسراف. حامیان وقف سبز: مشارکت در ایجاد فضاهای سبز وقفی یا حفاظت از منابع طبیعی با نیت خیرات. زائران پایدار: تلاش برای کاهش تولید زباله در حرم امام رضا (ع) و اماکن مذهبی.
	سبز طبقه‌ای (محیط‌زیست‌گرایی وابسته به پایگاه اقتصادی)	سبک‌زیست لوکس سبز: خرید محصولات ارگانیک گران‌قیمت یا استفاده از فناوری‌های سبز پرهزینه، مانند خودروهای برقی. فقرای سبز: انجام رفتارهای پایدار ناخواسته، مانند استفاده مجدد از وسایل به دلیل محدودیت مالی. کارگران صنایع آلاینده: افرادی که در صنایع مخرب محیط‌زیست اشتغال دارند، اما شخصاً نسبت به مسائل بوم‌شناختی نگران‌اند.
	سبز سیاسی (محیط‌زیست‌گرایی ایدئولوژیک)	ناسیونالیست‌های محیط‌زیستی: حفاظت از طبیعت ایران به‌عنوان بخشی از هویت ملی. اصلاح‌طلبان سبز: پیوند زدن دموکراسی‌خواهی با حقوق محیط‌زیستی. محافظه‌کاران سبز: تأکید بر سنت‌های بومی حفاظت از طبیعت در مقابل مدرنیته.

سبز تکنوکرات (محیط زیست گرایی نخبگان علمی)	مهندسان پایدار: طراحان سیستم‌های مدیریت پسماند یا انرژی‌های تجدیدپذیر در مشهد. دانشمندان اقلیم‌شناس: متخصصانی که بر اساس داده‌ها هشدار می‌دهند، اما لزوماً کنشگر نیستند. استارت‌آپ‌های سبز: کارآفرینانی که راه‌حل‌های فناورانه‌ای برای معضلات محیط‌زیستی ارائه می‌کنند.
سبز مهاجر (محیط زیست گرایی جمعیت‌های مهاجر مشهد)	مهاجران روستایی-شهری: حفظ عادات پایدار روستایی، مانند کمپوست خانگی، در محیط شهری. مهاجران بین‌المللی: انتقال تجربه‌های محیط‌زیستی از کشورهای دیگر، مانند تجربه افغانستانی‌ها در زمینه مدیریت خشکسالی. جامعه چاپار-مشهدی: تلفیق فرهنگ دریایی حفاظت از آب با زندگی در شهر کویری.
سبز مقاومتی (پاسخ به فشارهای ساختاری)	کسبه سازگار شونده: مغازه‌دارانی که به اجبار کمبود آب، سیستم‌های بازیافت ایجاد می‌کنند. معتکفین سبز: جوانانی که در اعتراض به آلودگی هوا، پارک‌نشینی را به عنوان شیوه اعتراض انتخاب می‌کنند. کشاورزان خشکسالی‌زده: تغییر الگوی کشت، نه از روی آگاهی، بلکه به دلیل ورشکستگی منابع آبی.
سبز دیجیتال (نسل جدید کنشگری مجازی)	اینفلوئنسرهای حرم سبز: تولید محتوای آموزشی درباره کاهش تولید زباله در حرم امام رضا (ع). گیمرهای دوستدار محیط‌زیست: سازماندهی کمپین‌های مجازی، مانند «چالش سطل زباله در بازی‌های آنلاین» هکتویست‌های محیط‌زیستی: افشای اطلاعات صنایع آلاینده از طریق حملات سایبری.
سبز نسلی (تفاوت‌های بین‌نسلی)	کهنسالان حافظ باغ‌ها: انتقال دانش سنتی آبیاری با استفاده از قنات‌ها به نسل جوان. دهه هفتادی‌های معترض: سازمان‌دهی اعتراضات خلاقانه علیه ساخت‌وسازهای غیراصولی. نوجوانان آپارتمان‌نشین: علاقه به بازی‌های محیط‌زیستی، بدون تجربه مستقیم طبیعت.
سبز هیبریدی (ترکیبی از چند گفتمان)	فعال‌های محیط‌زیستی مذهبی: کسانی که هم بر اساس ارزش‌های دینی و هم از طریق کنشگری مدرن عمل می‌کنند. سیاسی‌های معترض: افرادی که هم‌زمان به مسائل محیط‌زیستی و سیاسی اعتراض دارند. طبقه متوسط متعهد: کسانی که هم از نظر اقتصادی توانایی انجام رفتارهای سبز را دارند و هم از نظر اخلاقی متعهدند.

در بخش پایینی طیف محیط‌زیست‌گرایان مشهدی، با خرده‌فرهنگ‌هایی مواجه‌ایم که یا به واسطه ایدئولوژی توسعه‌محور و اقتصادگرا با کنش محیط‌زیستی به تقابل می‌رسند (مخالفان محیط‌زیستی و منکران)، یا به دلیل انقطاع شناختی، فقدان سرمایه فرهنگی محیط‌زیستی و بی‌قدرتی سیاسی، در وضعیت بی‌تفاوتی یا کنش حداقلی قرار می‌گیرند (سبزهای کم‌رنگ و پارادوکسیکال). در این سطح، رفتار محیط‌زیستی نه از سر التزام اخلاقی یا آگاهی بوم‌شناختی، بلکه گاه تحت فشارهای ساختاری، مانند اجبار قانونی، یا بر اساس منطق مصرف‌گرایانه نمادین بازتولید می‌شود. این اشکال غیرکنش‌گرایانه یا کنش‌های متناقض نشان می‌دهند که گرایش محیط‌زیستی را نمی‌توان صرفاً در قالب دوگانه کنشگر/غیرکنشگر فهم کرد، بلکه باید آن را در دل منطق‌های فرهنگی، سرمایه‌های نمادین و بازنمایی‌های اجتماعی متکثر بازخوانی کرد.

در سوی دیگر طیف، خرده‌نقش‌ها و گفتمان‌هایی چون «سبز پرننگ»، «سبز مذهبی»، «سبز تکنوکرات» و «سبز هیبریدی» بازتابی از بازتفسیر فعال و مولد محیط‌زیست به مثابه عرصه‌ای برای بازنمایی کنش اخلاقی، کنش‌گری مدنی، یا بازاندیشی هویتی‌اند.

این طیف نشان‌دهنده هژمون‌زدایی از گفتمان سنتی توسعه و ادغام تدریجی محیط‌زیست در منظومه‌های معنایی متنوع، از جمله دینی، علمی، تکنولوژیک، سیاسی و طبقاتی است. ظهور خرده‌گونه‌هایی مانند «کنشگران سایبری سبز»^۱ یا «زائران پایدار» دلالت بر پیداری فرم‌های نوین زیست‌جهان بوم‌شناختی در بستر شهر مذهبی و دیجیتال‌شده مشهد دارد. این تحولات مؤید آن است که سیاست محیط‌زیستی در ایران صرفاً در نهادهای رسمی متبلور نمی‌شود، بلکه از دل زیست‌جهان روزمره، سبک‌های زندگی ترکیبی و مقاومت‌های نمادین متولد می‌شود و واجد ظرفیت‌های ضدسیستمی و بازتعریف هویت شهروندی در میدان محیط‌زیست است.

این دسته‌بندی گسترده‌تر نشان می‌دهد که محیط‌زیست‌گرایی در مشهد پدیده‌ای چندبعدی است و نمی‌توان آن را صرفاً بر اساس شدت تعهد سنجید. عوامل دینی، طبقاتی، سیاسی و تکنولوژیک همگی در شکل‌گیری این طیف نقش دارند. برای درک دقیق‌تر، تحقیقات میدانی کیفی، مانند مصاحبه با گروه‌های مختلف، ضروری است.

با در نظر گرفتن ابعاد پیچیده‌تر رفتارهای محیط‌زیستی در شهر مشهد و با تأکید بر ویژگی‌های منحصربه‌فرد اجتماعی-فرهنگی این شهر، از جمله مهاجرپذیری، اقتصاد مذهبی-گردشگری و تقابل سنت و مدرنیته، می‌توان دسته‌های تخصصی‌تری به این طیف اضافه کرد. این دسته‌ها به تحلیل عمیق‌تر سوزده‌های حاشیه‌ای یا پدیده‌های نوظهور محیط‌زیست‌گرایی کمک می‌کنند. در ادامه این دسته‌ها به تفصیل تبیین و تشریح می‌شوند:

غیر سبزها

مخالف سبزاندیشی

مخالفان محیط‌زیست‌گرایی در چارچوب گفتمان رشد اقتصادی مسلط (ویکتور، ۲۰۰۸؛ جکسون، ۲۰۰۹)، به‌صورت پارادایمی با اصول پایداری بوم‌شناختی به تقابل می‌پردازند و با توسل به انگاره‌های توسعه‌گرایانه کلاسیک، محیط‌زیست را به‌مثابه کالایی قابل قربانی‌سازی در مسیر انباشت سرمایه بازتعریف می‌کنند. در این راستا (م. ۱۰) گفت:

«وقتی مردم هنوز شغل ندارند و اقتصاد این‌قدر ضعیف، دیگه وقت نگرانی برای یه مشت درخت و رودخونه نیست. اول باید کشور رو ساخت، محیط‌زیست بعداً درست می‌شه.»

این گروه با اتکا به رویکردهای انسان‌محور^۲ و تقلیل‌گرایانه، ارزش ذاتی اکوسیستم‌ها را نادیده گرفته و با مفاهیمی چون توسعه پایدار به‌عنوان مانعی در برابر شتاب رشد اقتصادی برخورد می‌کنند. از منظر جامعه‌شناسی محیط‌زیست، این نگرش ریشه در ماتریالیسم اقتصادی دارد که در آن، رابطه دیالکتیکی بین جامعه و طبیعت به‌نفع منطق بازار سرمایه‌داری مخدوش شده است. چنین دیدگاهی نه‌تنها به تخریب بی‌سابقه زیست‌بوم‌ها دامن می‌زند، بلکه با نفی حقوق نسل‌های آینده، بحران‌های بوم‌شناختی را به مسئله‌ای فرعی تبدیل می‌کند. این جریان فکری، با طرد گفتمان سبزاندیشی^۳، از طریق مکانیسم‌های نهادینه‌شده قدرت، سعی در حاشیه‌رانی کنشگران محیط‌زیستی دارد.

از دیدگاه نظریه سیستم‌های محیط‌زیستی (بنت و چورلی، ۲۰۱۵؛ ویرابونگسه و همکاران، ۲۰۱۶)، مخالفت با سبزاندیشی نشان‌دهنده شکاف عمیق معرفت‌شناختی بین الگوهای توسعه مرسوم و الزامات انقلاب بوم‌شناختی است. این جریان، با تمسک به انگاره‌های نئولیبرالی، محیط‌زیست را در چارچوبی ابزاری و خارجی^۴ تعریف می‌کند که می‌تواند در خدمت بهینه‌سازی سود اقتصادی قرار گیرد. جامعه‌شناسی انتقادی محیط‌زیست، این رویکرد را به‌عنوان بازتولید روابط سلطه سرمایه‌داری جهانی تفسیر می‌کند که در آن، طبیعت

^۱ Green hacktivists

^۲ Anthropocentric

^۳ Ecocentrism

^۴ Externality

به حوزه‌ای برای استثمار نظام‌مند تبدیل شده است. مخالفان محیط‌زیستی با استفاده از گفتمان‌های هژمونیک، مفاهیمی مانند «محدودیت‌های رشد»^۱ (ویل بلانشار، ۲۰۱۰؛ میدوز و راندز، ۲۰۱۲) را به عنوان بازدارنده‌های پیشرفت تکنولوژیک رد می‌کنند. این امر منجر به شکل‌گیری آنتروپی اجتماعی-بوم‌شناختی می‌شود که در آن، ناپایداری محیط‌زیستی به صورت ساختاری تشدید می‌گردد. تحلیل انتقادی این پدیده نشان می‌دهد که چگونه گفتمان ضدسبزاندیشی، از طریق نهادهای سیاسی و اقتصادی، مشروعیت‌سازی می‌شود. مخالفت با محیط‌زیست را می‌توان به عنوان شکلی از مدیریت جمعیت و منابع طبیعی در راستای منطق سرمایه‌داری متأخر تحلیل کرد (امیری و برومند، ۱۴۰۴) که در آن، حفاظت واقعی از محیط‌زیست به حاشیه رانده می‌شود. از منظر اکوسوسیالیسم^۲، این جریان فکری نمایانگر تضاد ذاتی بین انباشت سرمایه و بازتولید شرایط زیستی است. مخالفان سبزاندیشی با استفاده از روایت‌های رشدمحور، به صورت نظام‌مند، جایگزین‌های پایدار را از میدان گفتمانی خارج می‌کنند. این فرایند نه تنها به فروپاشی خدمات اکوسیستمی منجر می‌شود، بلکه بحران‌های چندبعدی مانند تغییرات اقلیمی و فرسایش تنوع زیستی را تشدید می‌کند. جامعه‌شناسی محیط‌زیست با تأکید بر پیامدهای این نگرش، لزوم گذار به پارادایمی جدید را گوشزد می‌کند که در آن، رابطه دیالکتیکی انسان و طبیعت بازتعریف می‌شود.

منکر سبزاندیشی

انکارگرایان محیط‌زیستی با توسل به رویکردهای پوزیتیویستی تقلیل‌گرا، بحران‌های بوم‌شناختی را به مثابه برساخته‌های گفتمانی فاقد پایه‌های علمی مستحکم بازنمایی می‌کنند. این جریان فکری که ریشه در پارادایم‌های علم‌ستیزی^۳ و نسبیت‌گرایی محیط‌زیستی دارد، با ارائه داده‌های گزینشی و تحریف‌شده، تلاش می‌کند اجماع علمی پیرامون پدیده‌هایی مانند تغییرات اقلیمی را به چالش بکشد. از منظر جامعه‌شناسی معرفت محیط‌زیست، این موضع‌گیری نه ناشی از ضعف شواهد علمی، بلکه محصول تقاطع پیچیده‌ای از منافع اقتصادی، ایدئولوژی‌های نئولیبرال و مکانیسم‌های تولید شکاکیت سازمان‌یافته است. چنین گفتمانی با استفاده از سازوکارهای رسانه‌ای هژمونیک، بحران‌های عینی زیست‌بوم‌ها را به حوزه‌ای از مناقشه‌های ساختگی تبدیل می‌کند. این فرایند که تحت عنوان انکار نظام‌مند قابل تحلیل است، نشان‌دهنده مقاومت ساختارهای قدرت در برابر تغییر پارادایم به سمت پایداری بوم‌شناختی است. در این راستا، (م. ۲) اظهار داشت:

«این حرف‌های گرمایش زمین و آخرالزمانی محیط‌زیستیا بیش‌تر به بازی رسانه‌ایه. آب و هوا همیشه تغییر کرده، این چیزا طبیعی، فقط دارن مردم رو می‌ترسونن که سیاست‌هاشون رو پیش ببرن.»

انکارگرایی محیط‌زیستی را می‌توان به عنوان شکلی از انکار آینده‌نگارانه تفسیر کرد که در آن، فاعلان اجتماعی به منظور حفظ وضع موجود، از پذیرش پیامدهای غیرخطی توسعه صنعتی شانه خالی می‌کنند. این رویکرد که با مفاهیمی مانند تروریسم معرفتی در ادبیات انتقادی محیط‌زیست توصیف می‌شود، از طریق ایجاد اغتشاش گفتمانی، مانع شکل‌گیری کنش جمعی در مواجهه با بحران‌های محیط‌زیستی می‌گردد (هانیکان، ۲۰۲۲). تحلیل گفتمان انتقادی نشان می‌دهد که چگونه شبکه‌های پیچیده‌ای از بازیگران سیاسی-اقتصادی، با سوءاستفاده از شکاف‌های ارتباط علمی، به تولید روایت‌های بدیل می‌پردازند. این امر منجر به پیدایش آنچه «اپیستمولوژی شکاکیت»^۴ نامیده می‌شود، گردیده است که در آن، حقایق علمی مبتنی بر روش‌شناسی‌های رایج، تحت الشعاع منافع گروه‌های ذی‌نفع قرار می‌گیرد.

¹ Limits to Growth

² Ecosocialism

³ Anti-Scientism

⁴ Epistemology of Doubt

انکارگرایی محیط‌زیستی بازتابی از تناقضات ذاتی سرمایه‌داری متأخر است که در آن، نظام تولید مبتنی بر انباشت بی‌پایان، ناگزیر به تخریب بنیان‌های مادی حیات دست می‌زند (امیری و برومند، ۱۴۰۴). این جریان با بهره‌گیری از سازوکارهای «سرمایه‌داری فاجعه»^۱، بحران‌های محیط‌زیستی را به فرصتی برای بازتولید منطق سود تبدیل می‌کند. نظریه مارکس، این پدیده را به‌عنوان گسست بوم‌شناختی ناشی از رابطه استثمار انسان و طبیعت تبیین می‌نماید. انکارگرایان با ترویج انگاره‌هایی مانند «توسعه سبز سرمایه‌داری»^۲، درواقع به طبیعی‌سازی روابط سلطه بوم‌شناختی می‌پردازند. این فرایند نه‌تنها به تعویق انداختن پاسخ‌های رادیکال به بحران‌های محیط‌زیستی را در پی دارد، بلکه از طریق مکانیسم‌های عقلانیت ابزاری، امکان هرگونه گذار پارادایمی به سوی اکوسوسیالیسم را مسدود می‌سازد. جامعه‌شناسی محیط‌زیست انتقادی، این رویکرد را به‌عنوان شکلی از «خشونت نمادین»^۳ علیه گفتمان‌های رهایی‌بخش محیط‌زیستی تفسیر می‌کند.

بی‌تفاوت نسبت به سبزاندیشی

بی‌تفاوتی مطلق نسبت به مسائل محیط‌زیستی را می‌توان در چارچوب مفهوم «غیریت‌سازی بوم‌شناختی»^۴ مورد تحلیل قرار داد، فرایندی که در آن، رابطه دیالکتیکی بین سوژه انسانی و محیط‌زیست به کلی گسسته می‌شود. این پدیده که ریشه در «فرهنگ مصرف‌گرایی پسامدرن»^۵ دارد، از طریق مکانیسم‌های «ازخودبیگانگی بوم‌شناختی»^۶، فرد را به موجودی منفصل از شبکه‌های پیچیده زیست‌بومی تبدیل می‌کند. (م. ۵) در این رابطه معتقد بود:

«راستش اصلاً نمی‌دونم این چیزای محیط‌زیستی یعنی چی... من کار خودم رو می‌کنم، تفریحم رو دارم، حالا اگه پلاستیک ضرر داره یا نه، اصلاً تو زندگی من فرقی نمی‌کنه...»

نظریه‌پردازان جامعه‌شناسی محیط‌زیست، این وضعیت را با مفهوم «آگاهی کاذب محیط‌زیستی»^۷ توضیح می‌دهند که در آن، سوژه‌های اجتماعی تحت تأثیر رسانه‌های جریان اصلی و نظام‌های نشانه‌ای سرمایه‌داری متأخر، به موجوداتی منفعل در برابر تخریب سیستماتیک اکوسیستم‌ها تبدیل می‌شوند. این شکل از بی‌تفاوتی که در نظریه «جامعه ریسک»^۸ اولریش بک به‌عنوان «انفعال سازمان‌یافته»^۹ مفهوم‌پردازی شده، ناشی از فروپاشی رابطه دیالکتیکی بین کنشگران اجتماعی و محیط‌زیست آن‌هاست. از منظر «زیست‌سیاست»^{۱۰}، بی‌تفاوتی محیط‌زیستی را می‌توان به‌مثابه شکلی از حکمرانی نئولیبرال^{۱۱} تفسیر کرد که در آن، سوژه‌ها از طریق سازوکارهای انضباط محیط‌زیستی به موجوداتی مصرف‌گرا و غیرمسئول تبدیل می‌شوند. این فرایند که با مفهوم سوژکتیویته^{۱۲} مصرف‌گرا در نظریه انتقادی محیط‌زیست قابل توضیح است، منجر به شکل‌گیری هویت‌های سیال پسامدرن می‌شود که فاقد هرگونه التزام اخلاقی نسبت به مسائل بوم‌شناختی هستند. نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت (اسیلتر، ۲۰۲۰؛ چلیکاتس و فلین، ۲۰۲۳) این وضعیت را با مفهوم صنعت فرهنگ مرتبط می‌دانند که در آن، نظام سرمایه‌داری متأخر از طریق تولید بی‌پایان کالاهای مصرفی، امکان

¹ Disaster Capitalism

² Green Capitalism

³ Symbolic Violence

⁴ Ecological Othering

⁵ Postmodern Consumerist Culture

⁶ Ecological Alienation

⁷ False Environmental Consciousness

⁸ Risk Society

⁹ Organized Passivity

¹⁰ Biopolitics

¹¹ Neoliberal

¹² Subjectivity

هرگونه بازاندیشی انتقادی نسبت به بحران‌های محیط‌زیستی را مسدود می‌سازد. این فراموشی سازمان‌یافته بوم‌شناختی^۱ به مثابه شکلی از «خشونت نمادین» عمل می‌کند که هرگونه امکان مقاومت در برابر منطق تخریب‌گرایانه نظام حاکم را خنثی می‌سازد. بی‌تفاوتی محیط‌زیستی به عنوان محصول ناهمسانی بوم‌شناختی^۲ در نظام سرمایه‌داری جهانی قابل تحلیل است؛ جایی که تقسیم کار بوم‌شناختی منجر به تمرکز عواقب تخریب محیط‌زیست در مناطق پیرامونی می‌شود. این امپریالیسم^۳ محیط‌زیستی از طریق مکانیسم‌های برون‌ریزی هزینه‌های بوم‌شناختی، امکان تداوم بی‌تفاوتی در مراکز سرمایه‌داری جهانی را فراهم می‌سازد. جامعه‌شناسی انتقادی محیط‌زیست این پدیده را با مفهوم شهروندی محیط‌زیستی منفعل^۴ توضیح می‌دهد که در آن، ساکنان کشورهای توسعه‌یافته از طریق انکار ساختاری، خود را از پیامدهای کنش‌های مصرف‌گرایانه‌شان مبرا می‌دانند. این وضعیت نشان‌دهنده بحران عمیق‌تری در رابطه دیالکتیکی بین جامعه و طبیعت است؛ جایی که از خودبیگانگی بوم‌شناختی به حدی گسترش یافته که حتی امکان تصور جایگزین‌های پایدار نیز به کلی مسدود شده است.

سبز متناقض

سبزه‌های پارادوکسیکال

گفتمان سبزه‌های پارادوکسیکال در چارچوب نظریه ناهماهنگی شناختی قابل تحلیل است؛ جایی که کنشگران اجتماعی درگیر تضادهای ساختاری بین گفتمان‌های محیط‌زیستی و اعمال روزمره خود می‌شوند. مذهب‌های مصرف‌کننده افراطی پلاستیک نمایانگر پدیده دوگانگی^۵ ارزشی هستند که در آن، ارزش‌های دینی و سنتی در تقابل با اصول بوم‌شناختی قرار می‌گیرند. این تناقض را می‌توان با مفهوم سرمایه نمادین سبز در نظریه بوردیو توضیح داد؛ جایی که عملکردهای مذهبی، علی‌رغم ادعاهای محیط‌زیستی، به بازتولید الگوهای مصرف‌گرایانه می‌پردازند. (م. ۳۹) در این راستا اظهار داشت:

«خدا خودش گفته کار خیر ثواب دارد؛ حالا مگه ظرف یک‌بار مصرف استفاده کنیم یا نه فرقی دارد، مهم اینه که ماها اتفاقاً درخت هم می‌کاریم، تو طبیعت زباله هم نمی‌ریزیم ولی وقتی میز چایی و نذری می‌زنیم مهم اینه که نذری پخش بشه و دل مردم شاد بشه.»

جامعه‌شناسی دین و محیط‌زیست (طالبان و معمارزاده، ۱۳۹۸)، این پدیده را به عنوان ناهماهنگی آیینی مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که مناسک دینی به صحنه‌ای برای نمایش تضادهای بوم‌شناختی تبدیل می‌شوند. این وضعیت نه تنها منجر به بی‌اعتباری گفتمانی می‌شود، بلکه نشان‌دهنده ناتوانی نهادهای دینی در انطباق با الزامات پارادایم بوم‌شناختی است.

توریست‌های طبیعت‌گریز تجسم عینی مفهوم سوژه پسامدرن محیط‌زیستی هستند که در آن، رابطه دیالکتیکی^۶ بین لذت‌جویی فردی و مسئولیت جمعی به کلی گسسته می‌شود. این پدیده در چارچوب نظریه سرمایه‌داری تجربه‌گرا قابل تحلیل است؛ جایی که طبیعت به کالایی برای مصرف تفریحی تقلیل می‌یابد. یکی از مصاحبه‌شوندگان که چنین رویکردی داشت، گفت:

«ما عاشق طبیعت مشهدیم، مخصوصاً طبقه و جاغرق، ولی اگه آدم نتونه به آتیش کوچیک روشن کنه یا موزیک پخش

نکنه، دیگه چه لذتی داره؟» (م. ۱۶)

¹ Organized Ecological Amnesia

² Ecological Unevenness

³ Imperialism

⁴ Passive Environmental Citizenship

⁵ Dualism

⁶ Dialectical relationship

این رفتارها را می‌توان تحت عنوان تخریب خودخواسته بوم‌شناختی مورد بررسی قرار داد؛ پدیده‌ای که در آن، کنشگران علی‌رغم ادعای علاقه به محیط‌زیست، به‌صورت فعالانه در تخریب آن مشارکت می‌کنند و با ایجاد تضادهای فضایی، رابطه انسان و طبیعت را به حوزه‌ای از تناقض‌های حل‌ناشدنی تبدیل می‌کنند. این وضعیت منجر به شکل‌گیری حافظهٔ جمعی تخریب‌گرا می‌شود که در آن، طبیعت‌گردی به صحنه‌ای برای نمایش قدرت انسان بر محیط‌زیست تبدیل می‌گردد.

دوچرخه‌سواران نمایشی نمایانگر پدیدهٔ سبزنامایی طبقاتی^۱ هستند که در چارچوب نظریهٔ تمایز بوردیو قابل تحلیل است. (م. ۳)، که یکی از این افراد بود، به‌وضوح گفت:

«دوچرخه‌سواری هم شیکه، هم نشونهٔ روشنفکریه؛ البته واقعاً برای کارام استفاده نمی‌کنم، فقط آخر هفته‌ها واسه عکس و دور دور خوبه.»

این گروه با تبدیل دوچرخه‌سواری به نماد سرمایهٔ فرهنگی، آن را از کارکرد اصلی‌اش به‌عنوان وسیله‌ای برای حمل‌ونقل پایدار تهی می‌کنند. جامعه‌شناسی مصرف محیط‌زیستی (سالاری و همکاران، ۱۴۰۰؛ مول و همکاران، ۲۰۰۹) این رفتار را تحت عنوان فتیشیسم سبز^۲ مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که ابزارهای پایداری به کالاهای نمایشی طبقاتی تبدیل می‌شوند. نظریهٔ نوقبیل‌گرایی شهری^۳ نشان می‌دهد که چگونه این گروه‌ها با ایجاد هویت‌های سبز نمایشی، به بازتولید روابط سلطهٔ طبقاتی می‌پردازند. این پدیده که با مفهوم پایداری لوکس در ادبیات انتقادی محیط‌زیست توصیف می‌شود، نه‌تنها به حاشیه‌رانی کنشگران واقعی محیط‌زیست می‌انجامد، بلکه منجر به بازاری‌سازی پایداری^۴ می‌شود. چنین روندی نشان‌دهندهٔ تسخیر گفتمان محیط‌زیستی توسط منطق سرمایه‌داری متأخر است که در آن، اصول بوم‌شناختی به عناصری برای نمایش موقعیت اجتماعی تقلیل می‌یابند.

سبزها

سبز کمرنگ

مصرف‌کنندگان غیرمسئول تجسم عینی سوژه‌های هایپرکنسومی در نظام سرمایه‌داری متأخر هستند که با اتکا به رویکرد آنتروپوسنتریک افراطی، منابع طبیعی را به‌مثابهٔ کالاهای مصرفی بی‌پایان تصور می‌کنند. این گروه، از منظر نظریهٔ مدرنیته سیال باومان، نمایندهٔ اخلاق مصرفی سیال هستند که در آن، مسئولیت‌گریزی محیط‌زیستی به هنجار تبدیل شده است. تحلیل این پدیده در چارچوب جامعه‌شناسی ریسک بک نشان می‌دهد که چگونه فردگرایی افراطی به انکار جمعی بحران‌های محیط‌زیستی منجر می‌شود. مطالعات میدانی حاکی از آن است که این افراد در چرخهٔ معیوب مصرف گرفتار شده‌اند که با مکانیسم‌های بیگانگی محیط‌زیستی و فقدان آگاهی طبقاتی بوم‌شناختی تقویت می‌شود. از منظر بوم‌شناسی سیاسی، رفتار این گروه بازتاب روابط قدرت نابرابر در نظام جهانی است که در آن، امپریالیسم محیط‌زیستی شمال بر جنوب تحمیل می‌شود. این الگوی مصرف نه‌تنها بیانگر شکاف بوم‌شناختی عمیق در جامعهٔ مدرن است، بلکه به بازتولید سرمایه‌داری فسیلی نیز کمک می‌کند.

تابعین سیاست‌های دولتی نمونهٔ بارز سوژه‌های انضباطی فوکویی هستند که تنها در سایهٔ نظام‌های تنبیه و پاداش دولتی به رفتارهای سبز تن می‌دهند. این گروه، از منظر نظریهٔ انتخاب عمومی، کنشگرانی عقلانی محسوب می‌شوند که بر اساس محاسبات هزینه-فایدهٔ فردی عمل می‌کنند. تحلیل این رفتار در چارچوب جامعه‌شناسی قانون نشان می‌دهد که چگونه قانون‌گرایی محیط‌زیستی می‌تواند به اخلاق صوری و مسئولیت‌زدایی ساختاری بینجامد. مطالعات تطبیقی حاکی از آن است که این افراد فاقد انگیزه‌های درونی برای حفاظت

¹ Class-Based Greenwashing

² Green Fetishism

³ Urban Neo-Tribalism

⁴ Marketization of Sustainability

از محیط‌زیست هستند و تعهد بوم‌شناختی آنان کاملاً وابسته به نظام‌های نظارتی بیرونی است. از منظر نظریه میدان بوردیو، این گروه در میدان کنشگری محیط‌زیستی فاقد سرمایه نمادین لازم هستند و صرفاً به‌عنوان بازیگران منفعل عمل می‌کنند. چنین رویکردی نه‌تنها به تشدید دولت‌سالاری محیط‌زیستی می‌انجامد، بلکه مانع شکل‌گیری عاملیت محیط‌زیستی خودانگیخته در سطح جامعه می‌شود. نمادگرایان سطحی، نماینده سبزشویی^۱ خرد در جامعه مصرفی هستند که با اتخاذ کنش‌های نمادین حداقلی، به دنبال کسب مشروعیت محیط‌زیستی کاذب هستند. این پدیده در چارچوب نظریه نمایشی گافمن، به مثابه اجرای نقش محیط‌زیستی تحلیل می‌شود که فاقد عمق اخلاقی و تعهد ساختاری است. از منظر جامعه‌شناسی سبک زندگی، رفتار این افراد بیانگر تمایزطلبی صوری در میدان مصرف است که بیش‌تر جنبه پرستیژ اجتماعی دارد تا دغدغه بوم‌شناختی واقعی. مطالعات نشان می‌دهد که این گروه در مرحله پیش‌تأملی تغییر رفتار قرار دارند و فاقد سرمایه فرهنگی سبز لازم برای درک پیچیدگی‌های بحران محیط‌زیستی هستند. به‌عنوان مثال، شهروندی که گرایش محیط‌زیستی این‌چنینی داشت، می‌گفت:

«من همیشه کیسه پارچه‌ای می‌برم خرید، ولی بقیه‌اش دیگه از دست من خارجه؛ نمی‌تونم همه چیز رو عوض کنم.» (م. ۸)

تحلیل این پدیده از منظر نظریه شناختی-اجتماعی بندورا (بندورا، ۱۹۹۱)، نشان می‌دهد که چگونه یادگیری مشاهده‌ای رفتارهای سطحی می‌تواند به تثبیت الگوهای ناپایدار مصرف بینجامد. چنین رویکردی نه‌تنها به عادی‌سازی بحران محیط‌زیستی کمک می‌کند، بلکه با ایجاد توهم کنشگری، مانع از شکل‌گیری تغییرات ساختاری می‌شود. درنهایت، این رفتارها به بازتولید سرمایه‌داری سبز و مصرف‌گرایی پایدارنا دامن می‌زنند.

سبز متوسط

مصرف‌کنندگان آگاه، از منظر نظریه انتخاب عقلانی (لیبه و پرایسندورفر، ۲۰۱۰)، به کاهش مصرف پلاستیک و بهینه‌سازی انرژی می‌پردازند، اما این کنش‌ها عمدتاً در چارچوب عاملیت محدود و مبتنی بر محاسبات سود-هزینه فردی صورت می‌گیرد. این گروه که در طیف میانی کنشگری محیط‌زیستی قرار دارند، از سرمایه فرهنگی سبز برای ایجاد تمایز اجتماعی استفاده می‌کنند، بدون آنکه به سطوح مشارکت رادیکال در جنبش‌های محیط‌زیستی تن دهند. در مقابل، حامیان غیرفعال محیط‌زیست نمونه‌ای بارز از تناقض ادراک-رفتار در مطالعات روان‌شناسی محیط‌زیست هستند؛ در این وضعیت، با وجود نگرانی‌های زیست‌بوم‌گرایانه آشکار، شاهد بی‌عملی سازمان‌یافته در عرصه عملی هستیم. این پدیده را می‌توان با چارچوب جامعه‌شناسی تنبلی اجتماعی تحلیل کرد که در آن افراد از منافع جمعی حاصل از پایداری محیط‌زیست، بدون مشارکت مؤثر در تأمین آن‌ها، بهره می‌برند. یکی از مصاحبه‌شوندگان با چنین دیدگاهی گفت:

«من از کمپین‌های محیط‌زیستی تو فضای مجازی حمایت می‌کنم و خبرهاشونم دنبال می‌کنم، ولی وقت شرکت توی برنامه‌هاشون رو و این که بخوام پاشم برم طبیعت آشغال جمع کنم رو واقعا ندارم... فقط مجازی باهاشونم.» (م. ۱۱)

تحلیل اندیشه‌های شهروندان این‌چنینی نشان می‌دهد که این گروه عمدتاً در مرحله پیش‌تأملی تغییر رفتار قرار دارند و فاقد سرمایه اجتماعی لازم برای تبدیل نگرش‌ها به کنش‌های مؤثر هستند.

^۱ سبزشویی (Greenwashing) به اقدام سازمان‌ها، شرکت‌ها یا نهادها در ارائه ادعاها، تبلیغات یا اطلاعات گمراه‌کننده درباره عملکرد محیط‌زیستی خود گفته می‌شود تا تصویری مسئولانه و پایدار از خود ایجاد کنند، بدون آنکه اقدامات واقعی متناسبی انجام داده باشند. در سبزشویی، تأکید بر بازاریابی و مدیریت تصویر عمومی، جایگزین تغییرات واقعی در محصولات، خدمات یا فرایندهای سازمانی می‌شود. این پدیده موجب فریب مصرف‌کنندگان، کاهش اعتماد عمومی به ادعاهای محیط‌زیستی و تضعیف تلاش‌های واقعی برای دستیابی به توسعه پایدار می‌شود.

شرکت‌کنندگان در مناسبت‌های سبز، نماینده‌کنشگری نمایی در عرصه محیط‌زیست هستند که در چارچوب نظریه اجرای اجتماعی گافمن قابل تحلیل است. این افراد با مشارکت در فعالیت‌های نمادین مانند روز درختکاری، به دنبال کسب مشروعیت محیط‌زیستی هستند، بدون آنکه الزاماً به تعهدات ساختاری در زمینه پایداری پایبند باشند. از منظر جامعه‌شناسی مناسک، این گونه فعالیت‌ها کارکرد تطهیر نمادین داشته و بیش‌تر جنبه سبک زندگی دارند تا آنکه به تغییرات نهادی بینجامد. در همین راستا، طرفداران فناوری‌های سبز با خرید محصولاتی مانند خودروهای هیبریدی، در چارچوب مصرف‌گرایی سبز عمل می‌کنند؛ رویکردی که خود شکلی از سرمایه‌داری سبز است. این رفتارها، اگرچه از منظر فردی حائز اهمیت هستند، اما در چارچوب نظریه نظام‌های تکنولوژیک اغلب به تسکین کاذب مشکلات محیط‌زیستی منجر می‌شوند. مطالعات نشان می‌دهد که این گروه عمدتاً بر راهکارهای فناورانه متمرکزند و از تحلیل‌های ساختاری و نظام‌مند مسائل محیط‌زیستی غافل می‌مانند.

معتقدان به سبک زندگی پایدار، نماینده میانه‌روی محیط‌زیستی هستند که در چارچوب نظریه تغییر رفتار مرحله‌ای (اسلیتر، ۱۹۹۹)، در مرحله عمل قرار دارند، اما به‌ندرت به مرحله حفظ و نگهداری تغییرات می‌رسند. این گروه، اگرچه به کاهش زباله و بازیافت متعهد هستند، اما از پذیرش ریاضت محیط‌زیستی که لازمه رویکردهای رادیکال است، سر باز می‌زنند. از منظر جامعه‌شناسی زندگی روزمره، رفتارهای این افراد بیش‌تر متأثر از هنجارهای اجتماعی و انتظارات گروه مرجع است تا تعهدات ایدئولوژیک عمیق. در چارچوب نظریه میدان بورديو، این گروه در موقعیت میانی میدان کنشگری محیط‌زیستی قرار دارند و فاقد سرمایه نمادین لازم برای تأثیرگذاری ساختاری هستند. مطالعات نشان می‌دهد که این افراد عمدتاً بر تغییرات فردی متمرکزند و از مشارکت در کنشگری جمعی که مستلزم هزینه‌های بیش‌تر است، اجتناب می‌کنند. چنین رویکردی در نهایت به بازتولید فردگرایی محیط‌زیستی منجر می‌شود که قادر به پاسخگویی به چالش‌های سیستماتیک نیست.

سبز پرنگ (فعالان محیط‌زیستی متعهد)

کنشگران محلی در چارچوب دموکراسی محیط‌زیستی مشارکتی، با پیوستن به سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی، الگوهای جدیدی از حکمرانی چندذی‌نفعی را در عرصه سیاست‌گذاری شهری رقم می‌زنند. مشارکت آنان در کمپین‌هایی نظیر سه‌شنبه‌های بدون خودرو را می‌توان از منظر نظریه کنش ارتباطی هابرماس تحلیل کرد؛ در این چارچوب، فضای عمومی محیط‌زیستی از طریق گفت‌وگو جمعی بازتعریف می‌شود. در سطح خرد، تغییردهندگان سبک زندگی با اتخاذ راهبردهای کاهش رادیکال کربن، مانند گیاه‌خواری و استفاده انحصاری از انرژی‌های تجدیدپذیر، در حال بازآفرینی سوژه‌های پساکرنی هستند. این فرایندها با چارچوب ماتریالیسم بوم‌شناختی اوکانر قابل تبیین است که بر بازسازی روابط تولید-مصرف در نظام سرمایه‌داری تأکید دارد. مطالعات میدانی نشان می‌دهند که این کنشگران از سرمایه فرهنگی سبز خود برای ایجاد تمایز بوم‌شناختی در میدان اجتماعی استفاده می‌کنند. پیامد چنین کنش‌هایی، ظهور هویت‌های مقاومتی چندمقیاسی است که هم‌زمان در سطح محلی و جهانی عمل می‌کنند. این گروه با ایجاد شبکه‌های زنجیره‌ای پایدار، در حال نهادینه‌سازی روایت‌های بدیل توسعه در برابر پارادایم مسلط رشد اقتصادی هستند.

مبلغان محیط‌زیست با به کارگیری سرمایه اجتماعی شبکه‌ای، به تولید و انتشار دانش مقاومتی در برابر گفت‌وگوهای توسعه‌ای می‌پردازند. این کنشگران از طریق آموزش چهره‌به‌چهره و کمپین‌های دیجیتال، در حال ساخت هژمونی محیط‌زیستی جدیدی بر اساس معنابخشی سبز به زندگی روزمره هستند. در این زمینه (م. ۱۸) اظهار داشت:

«سال‌هاست گوشت نمی‌خورم، تو اینستاگرامم درباره سبک زندگی سبز محتوا تولید می‌کنم؛ فکر می‌کنم آگاه‌سازی از خودمونه که شروع می‌شه... با ساخت‌وساز کمربند جنوبی مخالفم و توی تجمعات مسالمت‌آمیز شرکت می‌کنم؛ طبیعت حق همه‌مونه...»

نظریه جامعه شبکه‌ای (استالدر، ۲۰۰۶)، توضیح می‌دهد چگونه این مبلغان از فضاها و جریان‌های چندگانه برای ایجاد تغییرات نهادی استفاده می‌کنند. در سطح کلان‌تر، معترضان مدنی با حضور در تجمعات ضدآلودگی، نمونه‌ای از زیست‌سیاست اعتراضی را به نمایش می‌گذارند که در چارچوب نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید ملوچی قابل تحلیل است. این معترضان با به کارگیری استراتژی‌های مقاومت روزمره و نافرمانی مدنی خلاق، ساختارهای قدرت را در حوزه مدیریت محیط‌زیست به چالش می‌کشند. مطالعات موردی نشان می‌دهند که اعتراض به پروژه‌های مخرب محیط‌زیستی، منجر به شکل‌گیری حوزه عمومی محیط‌زیستی شده است که در آن حق به شهر با حق به طبیعت تلفیق می‌شود. این فرایندها در نهایت به بازتعریف قرارداد اجتماعی سبز در سطح جامعه منجر می‌شوند. حامیان اقتصاد چرخشی با اتخاذ راهبردهای مصرف مقاومتی، در حال بازتعریف روابط کالایی در نظام سرمایه‌داری متأخر هستند. این کنشگران از طریق خرید انحصاری از برندهای پایدار و مشارکت در سیستم‌های اشتراک‌گذاری کالا، الگوی انباشت سبز را جایگزین منطق انباشت سرمایه‌دارانه می‌کنند. نظریه گینز و دیگران نشان می‌دهد چگونه این کنش‌ها می‌توانند به ایجاد رژیم‌های پایدار تکنولوژیک بینجامد. در سطح ساختاری، این گروه با به کارگیری قدرت مصرف‌کننده، در حال تغییر معادلات قدرت در زنجیره‌های جهانی کالا هستند. از منظر بوم‌شناسی سیاسی انتقادی، این کنش‌ها بیانگر مقاومت در برابر استعمارگری محیط‌زیستی نظام سرمایه‌داری جهانی است. مطالعات تجربی حاکی از آن است که مشارکت در اقتصاد چرخشی منجر به شکل‌گیری اجتماعات اخلاقی مصرف شده که در آن ارزش‌های مبادله‌ای با اصول بوم‌شناختی جایگزین می‌شوند. این فرایند در نهایت به ظهور سوژه‌های پسامصرف‌گرا منجر می‌شود که روابط جدیدی بین تولید، مصرف و محیط‌زیست برقرار می‌کنند. چنین تحولاتی نشان‌دهنده گذار تدریجی به سمت پارادایم اکوسوسیالیستی در روابط اقتصادی-اجتماعی است.

سبز تیره (رادیکال‌های محیط‌زیستی)

اکوآنارشیست‌ها^۱، با اتکا به چارچوب‌های بوم‌شناسی عمیق نایس (امیری و برومند، ۱۴۰۴)، به بازتعریف رادیکال رابطه انسان و طبیعت در برابر پارادایم مسلط توسعه‌گرایی می‌پردازند. این کنشگران، با استناد به مفاهیمی چون بازگشت به زیست‌بوم‌گرایی اولیه و انحلال سلسله‌مراتب اجتماعی، الگوی آنارشیسم زیستی را ترویج می‌کنند که در آن مفاهیمی چون خودگردانی بوم‌شناختی و عدم تمرکز کامل محوریت دارند. (م. ۳۳) در این زمینه گفت:

«سرمایه‌داری ریشه فاجعه محیط‌زیستی؛ باید برگردیم به زندگی ساده و طبیعی... من چن ساله ماشین و هواپیما رو تا جای ممکن کنار گذاشتم و همش با دوچرخه این ور اون ور می‌رم یا پیاده...؛ اگه واقعاً نگران زمین باشیم، باید سبک زندگی مون رو عوض کنیم، نه فقط حرف بزنینم...»

این جریان به دنبال واسازی کامل رژیم‌های تکنولوژیک حاکم و بازگشت به وضعیت پیشاصنعتی است. شواهد میدانی حاکی از آن است که این گروه، با ایجاد کمون‌های زیستی خودبسنده، در حال ساخت ضدفضاهای پساسرمایه‌داری هستند که در تقابل کامل با منطق مسلط شهرنشینی صنعتی قرار دارند. این فرایندها را می‌توان با چارچوب بوم‌شناسی سیاسی رادیکال بوکچین تحلیل کرد که بر تقابل ذاتی میان سلسله‌مراتب اجتماعی و پایداری بوم‌شناختی تأکید دارد. پیامد چنین کنشگری، ظهور سوژه‌های پساتمدنی است که عاملیت زیستی را جایگزین تابعیت تکنولوژیک می‌کنند.

^۱ اکوآنارشیست‌ها (Eco-anarchists) پیروان اندیشه‌ای در فلسفه سیاسی و محیط‌زیست هستند که معتقدند ریشه اصلی بحران‌های محیط‌زیستی در ساختارهای سلسله‌مراتبی، دولت‌های متمرکز، سرمایه‌داری و روابط سلطه انسان بر انسان و طبیعت نهفته است. از دیدگاه آنان، حفاظت از محیط‌زیست تنها از طریق جوامع خودگردان، غیرمتمرکز، مشارکتی و مبتنی بر همکاری، برابری و هم‌زیستی با طبیعت امکان‌پذیر است. اکوآنارشیست‌ها بر خودکفایی محلی، دموکراسی مستقیم، مالکیت اشتراکی منابع، فناوری‌های سازگار با محیط‌زیست و کاهش مصرف‌گرایی تأکید دارند و معتقدند آزادی انسان و پایداری بوم‌شناختی به‌طور جدایی‌ناپذیر به یکدیگر وابسته‌اند.

شهروندان کربن صفر، با به‌کارگیری استراتژی‌های کاهش رادیکال معیشتی، الگوی زیست‌مقیاس صفر را در تقابل با اقتصاد کربن‌محور جهانی پیاده‌سازی می‌کنند. این گروه با اتکا به مفاهیم عدالت آب‌وهوایی و اخلاق زیستی پساکربنی، به بازتعریف کامل ساختارهای حمل‌ونقل شهری و الگوهای سکونت می‌پردازند. این کنشگران با طرد کامل انرژی‌های فسیلی، در حال ساخت نظام‌های انرژی گردشی در مقیاس خرد هستند. مطالعات موردی حاکی از آن است که این افراد، با ایجاد زیست‌کریدورهای خودکفا، نه تنها به استعمارزدایی^۱ فردی از نظام کربنی دست می‌زنند، بلکه پارادایم‌های مسلط رفاهی را به چالش می‌کشند. این پدیده را می‌توان با لنز بوم‌شناسی سوسیالیستی بوم‌مارکسیست‌ها تحلیل کرد که بر ضرورت گذار از سرمایه‌داری فسیلی تأکید دارد. چنین کنش‌هایی منجر به شکل‌گیری اجتماعات پساکربنی می‌شود که تقسیم کار بوم‌شناختی جدیدی را در برابر نظام جهانی تولید و مصرف قرار می‌دهند.

کنشگران تخریبی، با به‌کارگیری استراتژی‌های مقاومت غیرخشونت‌آمیز رادیکال، الگوی نافرینی مدنی بوم‌شناختی را در برابر نهادهای صنعتی-حکومتی پیاده‌سازی می‌کنند. این گروه با اتکا به چارچوب‌های عدالت محیط‌زیستی جنبشی و بوم‌شناسی مبارزه، به بازتعریف مرزهای کنشگری اعتراضی در عصر اضطراب اقلیمی می‌پردازند. (م. ۴۰) در این خصوص اظهار داشت:

«وقتی هیچ‌کس به اعتراض‌های قانونی علیه نابودی جنگل‌های نازنینمون تو شمال و غرب گوش نمی‌ده، گاهی باید جاده‌هاشونو بست تا صدامون رو بشنون»

این کنش‌ها با هدف اخلال در نظام‌های تولید آلاینده، در حال ایجاد هزینه‌های عملیاتی برای صنایع مخرب محیط‌زیست هستند. داده‌های میدانی حاکی از آن است که تاکتیک‌هایی مانند محاصره کارخانه‌ها و مسدودسازی زیرساخت‌ها منجر به شکل‌گیری سیاست بدن‌محور جدیدی شده است که در آن فیزیکی‌الیه اعتراض^۲ جایگزین گفتمان‌سازی انتزاعی می‌شود. این پدیده بر تقاطع بدن‌های اعتراضی و فضای شهری تأکید دارد. نتیجه چنین کنش‌هایی، ظهور ژئوپلیتیک جدید اعتراضات محیط‌زیستی است که مرزهای میان کنشگری مدنی و نافرمانی سیاسی را بازتعریف می‌کند.

سبز مذهبی

مبلغان اخلاق محیط‌زیستی اسلامی، با اتکا به سرمایه نمادین دینی، به بازتعریف رابطه انسان و طبیعت در چارچوب الهیات بوم‌شناختی می‌پردازند. به عنوان مثال، (م. ۱۳) با چنین نگاهی تصریح کرد:

«کلا فک می‌کنم درختا و طبیعت هم مخلوق خداست و باید ازش محافظت کرد.»

این کنشگران با استناد به آیاتی چون «وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (قرآن کریم: انعام: ۱۴۱)، الگوی حکمرانی سبز دینی را ترویج می‌کنند که در آن مفاهیمی چون خلافت زمین و امانت‌داری بوم‌شناختی محوریت دارند. اندیشه‌های سیدحسین نصر (قدیر، ۲۰۱۱: ۲۰۲۳) نشان می‌دهد که چگونه تفسیرهای نوین از متون مقدس می‌توانند به شکل‌گیری رژیم‌های حقیقت سبز بینجامد. پژوهش‌های میدانی حاکی از آن است که این مبلغان از سازه‌های گفتمانی مانند طبیعت به مثابه کتاب تکوینی خداوند برای نهادینه‌سازی

^۱ دکولونیزاسیون (Decolonization) یا استعمارزدایی به فرایند رهایی از ساختارها، گفتمان‌ها و روابط قدرت به‌جامانده از استعمار گفته می‌شود که هدف آن بازشناسی و احیای دانش‌ها، فرهنگ‌ها، هویت‌ها و نظام‌های حکمرانی بومی و محلی است. در علوم اجتماعی و مطالعات محیط‌زیست، دکولونیزاسیون صرفاً به استقلال سیاسی محدود نمی‌شود، بلکه بر نقد سلطه معرفتی غرب، به چالش کشیدن الگوهای توسعه و مدیریت تحمیل‌شده، و تقویت عدالت، مشارکت و حق تعیین سرنوشت جوامع محلی و بومی تأکید دارد. این رویکرد می‌کوشد با تلفیق دانش بومی و دانش علمی، مسیرهایی عادلانه‌تر و پایدارتر برای حکمرانی و حفاظت از محیط‌زیست فراهم آورد.

^۲ فیزیکی‌الیه اعتراض (Physicality of Protest) به بُعد جسمانی، فضایی و مادی کنش‌های اعتراضی اشاره دارد و بر این ایده استوار است که اعتراض صرفاً از طریق گفتار یا بیان نمادین شکل نمی‌گیرد، بلکه با حضور فیزیکی افراد در فضاهای عمومی، اشغال مکان‌ها، راهپیمایی، تجمع، استفاده از بدن به عنوان ابزار مقاومت و تعامل با محیط مادی تحقق می‌یابد. این مفهوم نشان می‌دهد که بدن، فضا و حرکت، عناصر اساسی در تولید معنا، نمایش قدرت جمعی و اثرگذاری اجتماعی و سیاسی اعتراض‌ها هستند و چگونگی سازمان‌دهی و تجربه اعتراض را شکل می‌دهند.

رفتارهای پایدار استفاده می‌کنند. این فرایند بر هم‌بستگی نهاد دین و کنش بوم‌شناختی تأکید دارد. در این پارادایم، تبیین‌های آخرالزمانی از بحران‌های محیط‌زیستی به‌عنوان ابزاری برای بسیج جمعی عمل می‌کنند. نتیجه این کنشگری، ظهور سوژه‌های دینی-بوم‌شناختی است که مصرف را در چارچوب اقتصاد اخلاقی اسلامی بازتعریف می‌کنند.

نهاد وقف در گفتمان سبز مذهبی، به‌عنوان مکانیسمی برای توزیع مجدد منابع بوم‌شناختی بازتعریف می‌شود. حامیان وقف سبز با تلفیق مفهوم صدقه جاریه با خدمات اکوسیستمی، الگوی نوینی از نیکوکاری محیط‌زیستی خلق می‌کنند. انگیزه‌های اخروی می‌توانند به تولید کالاهای عمومی محیط‌زیستی بینجامند و وقف‌های اختصاص‌یافته به ایجاد فضاهای سبز وقفی، نه تنها کارکردهای جذب کربن دارند، بلکه به‌عنوان نهادهای واسطه در حکمرانی محلی محیط‌زیست عمل می‌کنند. این پدیده را می‌توان با لنز بوم‌شناسی سیاسی مذهبی تحلیل کرد که بر تقاطع نهادهای دینی، مالکیت زمین و عدالت محیط‌زیستی تمرکز دارد. در شهرهای مقدسی مانند مشهد، وقف‌های آبی نمونه‌ای از فناوری‌های اجتماعی دینی هستند که بحران کم‌آبی را از طریق مدیریت مشارکتی منابع تخفیف می‌دهند. پیامد این فرایند، شکل‌گیری شبکه‌های وقف‌محور سبز است که اقتصاد اخلاقی و پایداری بوم‌شناختی را هم‌زمان پیش می‌برند.

کنشگران زیارت پایدار، با به‌کارگیری چارچوب فقه محیط‌زیست، به بازطراحی الگوهای مصرف در حرم امام رضا (ع) می‌پردازند. این گروه، با استناد به روایاتی چون «النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ»^۱، استانداردهای پاک‌زیستی دینی را توسعه می‌دهند که در آن کاهش زباله به مثابه عبادت تلقی می‌شود. نظریه انقلاب ارزش‌های پسمادی اینگلههارت نشان می‌دهد که چگونه اماکن مقدس می‌توانند به آزمایشگاه‌های اجتماعی پایداری تبدیل شوند. داده‌های میدانی حاکی از آن است که برنامه‌هایی مانند کمپین کیسه‌های پارچه‌ای متبرک موفق به ترکیب سرمایه نمادین مذهبی با کنشگری سبز شده‌اند. این پدیده در چارچوب جامعه‌شناسی بدن مقدس قابل تحلیل است که در آن مدیریت پسماند به‌عنوان بخشی از انضباط دینی بدن جمعی بازتعریف می‌شود. زائران با مشارکت در طرح‌هایی مثل حرم سبز، نه تنها عاملیت بوم‌شناختی خود را اعمال می‌کنند، بلکه فضاهای تقدس‌زدایی‌شده شهری را مجدداً معنادار می‌سازند. نتیجه این فرایند، ظهور زیست‌سیاست دینی جدیدی است که در آن پایداری محیط‌زیستی به بخشی جدایی‌ناپذیر از هویت زائرانه تبدیل می‌شود.

سبز طبقاتی

سبک‌زیست لوکس سبز، تجلی بارز مصرف‌گرایی نمایشی در عصر پس‌پایداری است. این گروه با سرمایه‌گذاری در محصولات ارگانیک گران‌قیمت و فناوری‌های سبز هزینه‌بر، مانند خودروهای الکتریکی لوکس، در حال بازتعریف سرمایه نمادین سبز به‌مثابه ابزاری برای تحکیم موقعیت طبقاتی خود هستند. از منظر جامعه‌شناسی مصرف محیط‌زیستی، این رفتارها شکلی از سبزشویی فردی محسوب می‌شوند که با وجود ادعاهای پایداری، به‌شدت وابسته به زنجیره‌های جهانی کالا و استخراج منابع هستند. مطالعات نشان می‌دهد که این الگوی مصرف، نه تنها منجر به پارادوکس بوم‌شناختی می‌شود _ جایی که ادعاهای پایداری با ردپای بوم‌شناختی بالا در تناقض قرار می‌گیرند _ بلکه به بازتولید سلسله‌مراتب محیط‌زیستی و امتیاز سبز در جامعه نیز دامن می‌زند. این پدیده در چارچوب نظریه نابرابری محیط‌زیستی به‌خوبی قابل تبیین است؛ جایی که دسترسی به کالاهای سبز به شاخصی برای تمایز طبقاتی تبدیل می‌شود. درنهایت، این رویکرد به‌جای تحقق عدالت محیط‌زیستی، منجر به کالایی‌شدن پایداری و خصوصی‌سازی محیط‌زیست توسط طبقات مرفه می‌شود.

^۱ النَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ حدیثی است منسوب به پیامبر اسلام (ص)، بدین معنا که نظافت از نشانه‌های ایمان است. این حدیث در کتاب طب‌النَّبِی (ص)، منسوب به ابوالعباس مستغفری (درگذشت: ۴۲۲ق) آمده است. کتاب طب‌النَّبِی، از مآخذ بحارالانوار نوشته علامه مجلسی بوده و به صورت کامل در آنجا نقل شده است.

فقرای سبز، نماینده پایداری تحمیلی هستند که در چارچوب نظریه محرومیت نسبی قابل تحلیل است. این گروه به دلیل محدودیت‌های ساختاری و سرمایه اقتصادی ناکافی، ناگزیر به اتخاذ رفتارهای پایداری، مانند استفاده مجدد از وسایل و مصرف حداقلی انرژی هستند، بدون آنکه از عاملیت محیط‌زیستی آگاهانه برخوردار باشند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این زمینه گفت:

«ما با خودمون زنبیل یا چرخ‌دستی می‌بریم خرید یا از هر پلاستیکی که فروشگاه‌ها بهمون می‌دن چند بار استفاده می‌کنیم، چون نمی‌تونیم هی پول به پلاستیک بدیم، هر یک ذره صرفه‌جویی هم خودش باری از دوشمون برمی‌داره... خلاصه ما از بی‌درداش نیستیم که هی پز محیط‌زیست رو بدیم...» (م. ۱۷)

این پدیده بیانگر پارادوکس پایداری ناخواسته است که در آن گروه‌های کم‌درآمد، علی‌رغم میل خود، دارای ردپای بوم‌شناختی پایین‌تری هستند. مطالعات میدانی نشان می‌دهد که این وضعیت نه تنها به معنای عدالت محیط‌زیستی نیست، بلکه شکلی از ستم محیط‌زیستی محسوب می‌شود که در آن فقرا به‌عنوان ضربه‌گیرهای بوم‌شناختی نظام سرمایه‌داری عمل می‌کنند. این گروه فاقد سرمایه فرهنگی سبز لازم برای تبدیل محدودیت‌های مادی به کنشگری آگاهانه هستند و اغلب از دسترسی به مزایای گذار سبز، مانند یارانه‌های انرژی تجدیدپذیر محروم می‌مانند. چنین شرایطی منجر به شکل‌گیری شکاف بوم‌شناختی طبقاتی می‌شود که در آن پایداری اجباری فقرا در تقابل با مصرف‌گرایی آگاهانه طبقات مرفه قرار می‌گیرد.

کارگران صنایع آلاینده، تجسم عینی تناقض موقعیتی در جامعه پسا صنعتی هستند که از یک سو، به‌عنوان سوژه‌های بوم‌شناختی از نگرانی‌های محیط‌زیستی آگاه‌اند و از سوی دیگر، به‌عنوان عاملان تولید در صنایع مخرب محیط‌زیست مشارکت دارند. برای مثال، یکی از مصاحبه‌شوندگان (م. ۲۲) که کارگر صنعتی بود، در این خصوص اظهار داشت:

«تو کارخانه‌ای کار می‌کنم که هوا رو آلوده می‌کنه، شمام خوب می‌شناسینش، ولی وقتی خونه‌ام، همیشه سعی می‌کنم آب رو هدر ندم یا آشغالامون رو جدا کنم ولی سر کار خودم اگر حرفی بزنم اخراجم می‌کنن به‌راحتی، بی‌خیال بابا...»

از منظر جامعه‌شناسی کار و محیط‌زیست، این وضعیت منجر به شکل‌گیری هویت دوگانه و اضطراب بوم‌شناختی در میان این کارگران می‌شود. مطالعات نشان می‌دهد که این گروه در معرض فشارهای متناقض قرار دارند: از یک سو، وابستگی معیشتی به صنایع آلاینده و از سوی دیگر، آگاهی از پیامدهای مخرب فعالیت‌هایشان. این شرایط در چارچوب نظریه انتخاب عقلانی، نشان‌دهنده دام اجتماعی پیچیده‌ای است که در آن کارگران، به‌رغم تمایل فردی به پایداری، در ساختارهای نهادی ناپایدار گرفتار شده‌اند. این وضعیت نه تنها به ازخودبیگانگی محیط‌زیستی منجر می‌شود، بلکه مانع مهمی در برابر گذار عادلانه انرژی محسوب می‌شود. درنهایت، این تنش‌های هویتی بیانگر شکاف عمیق میان آگاهی بوم‌شناختی و امکانات ساختاری در نظام تولید سرمایه‌داری است که تنها از طریق عدالت انتقالی جامع قابل حل است.

سبز سیاسی

در رویکرد ملی‌گرایانه به محیط‌زیست، طبیعت نه صرفاً به‌مثابه منبعی زیستی یا کالایی بهره‌بردارانه، بلکه به‌مثابه مؤلفه‌ای بنیادین از میراث نمادین و هویتی ملت تلقی می‌شود (امیری و برومند، ۱۴۰۴). ملی‌گرایان محیط‌زیستی در ایران، با تکیه بر قرائت‌های تاریخ‌محور و اسطوره‌ای از اقلیم و جغرافیای سرزمینی، مفهومی از «طبیعت ملی» را صورت‌بندی می‌کنند که در آن چشم‌اندازهای بومی، تنوع زیستی و عناصر فرهنگی-بوم‌شناختی نظیر جنگل‌های شمال، کویر مرکزی و منابع آب کوهستانی، به‌مثابه «سرمایه‌های نمادین ملت» تلقی می‌شوند. به‌عنوان مثال، (م. ۶۲) با چنین نگرشی معتقد بود:

«طبیعت ایران بخشی از شرف و هویت مشترک ایرانی‌مونه؛ نباید بذاریم به‌خاطر بی‌مسئولیتی از بین بره...»

در این پارادایم، حفاظت از محیط‌زیست به معنای دفاع از تمامیت سرزمینی، تداوم تاریخی ملت و صیانت از جوهره فرهنگی ایران زمین معنا می‌یابد؛ از این رو، بحران‌های محیط‌زیستی نه فقط چالش‌هایی بوم‌شناختی، بلکه تهدیدی علیه بنیان‌های هستی‌شناختی ملیت‌اند. این گرایش، با خوانش جامعه‌شناختی بوردیویی، واجد رویکردی است که در آن «طبیعت» به مثابه میدان نزاع نمادین برای تثبیت هژمونی ملی گرایانه عمل می‌کند. در چنین چهارچوبی، سیاست‌های محیط‌زیستی نه صرفاً فنی-مدیریتی، بلکه تجلی ساختارهای گفتمانی ناسیونالیسم فرهنگی‌اند که با احیای حس افتخار ملی از رهگذر حفاظت از میراث طبیعی، به دنبال بسیج اجتماعی پیرامون گفتمان «طبیعت ایرانی» هستند.

در سوی دیگر طیف، اصلاح‌طلبان سبز، با تلفیق پارادایم‌های دموکراتیک و بوم‌شناختی، به بازتعریف نسبت میان قدرت سیاسی، کنشگری مدنی و حقوق محیط‌زیستی می‌پردازند. این گرایش که ریشه در سنت‌های روشنفکری نوگرایانه، جامعه مدنی گرا و حقوق‌محور دارد، بر آن است که بحران‌های محیط‌زیستی نتیجه مستقیم اقتدارگرایی، ضعف نهادهای مشارکتی و فقدان پاسخ‌گویی ساختارهای حکمرانی‌اند. اصلاح‌طلبان سبز، با اتخاذ خوانشی رادیکال از دموکراسی مشارکتی، خواهان نهادینه‌سازی سازوکارهای گفت‌وگویی، شفافیت اطلاعاتی و عدالت بوم‌شناختی به مثابه زیرساخت‌های توسعه پایداراند. آنان زیست‌سیاست را بخشی جدایی‌ناپذیر از پروژه دموکراتیزاسیون^۱ جامعه ایرانی می‌دانند و با نقد دولت‌محوری و تمرکزگرایی در سیاست‌گذاری‌های محیط‌زیستی، بر ضرورت توانمندسازی کنشگران مدنی، انجمن‌های بومی و جنبش‌های مردمی تأکید می‌ورزند. در این راستا، محیط‌زیست به عرصه‌ای برای مقاومت مدنی، مطالبه‌گری حقوقی و تمرین دموکراسی بدل می‌شود. از منظر جامعه‌شناسی سیاسی، اصلاح‌طلبی سبز درصدد بر ساخت یک زنجیره هم‌ارزی میان مطالبات دموکراتیک و دغدغه‌های محیط‌زیستی است که بتواند هژمونی جدیدی را در سپهر عمومی ایران تثبیت کند.

در نقطه مقابل، محافظه‌کاران سبز، با تأکید بر سنت‌های بومی، روایت‌های دینی و حکمت کهن‌زیست‌بوم‌شناسانه ایرانی، به دنبال بازخوانی نظام‌های دانایی و الگوهای محیط‌زیستی سنتی در مواجهه با تهدیدات مدرنیته تکنوکراتیک‌اند. این رویکرد، درون‌مایه‌ای اگزستانسیالیستی-فرهنگی دارد که در آن، طبیعت نه به مثابه ابژه‌ای علمی یا فنی، بلکه همچون ساحت قدسی واجد معنا و ارزش ذاتی تلقی می‌شود. محافظه‌کاران سبز، با نقد بنیادهای اومانیستی و ابزارانگار مدرنیته غربی، بر احیای سنت‌های محیط‌زیستی چون وقف منابع طبیعی، حکمت زیستی عرفانی و معماری سازگار با اقلیم بومی تأکید می‌کنند. در چارچوب تحلیل جامعه‌شناسی معرفت، این گفتمان با بازسازی حافظه تاریخی محیط‌زیستی، به دنبال بازیابی عقلانیتی بدیل و غیرمدرن است که با اتکا بر اخلاق محیط‌زیستی سنتی، راه‌حلی درون‌زا برای بحران‌های امروز ارائه دهد. محافظه‌کاری سبز، به نوعی سیاست پیشا-مدرن و معنوی پیوند می‌خورد که در آن طبیعت، خانه هستی‌مند انسان و نه موضوع مدیریت تکنیکی، قلمداد می‌شود؛ و این نوع نگاه، به‌ویژه در مواجهه با جهانی‌شدن و سرمایه‌داری افسارگسیخته، نوعی مقاومت فرهنگی و هویتی قلمداد می‌گردد.

سبز تکنوکرات

در پارادایم سبز تکنوکرات، مهندسان پایدار به مثابه کنشگران تکنوکراتیک درون‌ساختار، نقشی محوری در بازطراحی و بهینه‌سازی زیرساخت‌های محیط‌زیستی ایفا می‌نمایند، به‌ویژه در کلان‌شهری چون مشهد که با چالش‌های مزمن مدیریت پسماند، آلودگی هوا و

^۱ دموکراتیزاسیون (Democratization) به فرایند گسترش اصول، نهادها و رویه‌های دموکراتیک در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی یا سازمانی گفته می‌شود؛ به گونه‌ای که مشارکت عمومی، شفافیت، پاسخگویی، برابری در دسترسی به قدرت و تصمیم‌گیری جمعی تقویت شود. این مفهوم فراتر از برگزاری انتخابات است و شامل توانمندسازی شهروندان، توزیع عادلانه‌تر قدرت، تقویت جامعه مدنی و افزایش فرصت مشارکت ذی‌نفعان در سیاست‌گذاری و حکمرانی می‌شود. در حوزه محیط‌زیست، دموکراتیزاسیون بر مشارکت فراگیر شهروندان و جوامع محلی در تصمیم‌گیری‌های محیط‌زیستی و تحقق حکمرانی مشارکتی و عادلانه تأکید دارد.

مصرف ناپایدار انرژی روبه‌رو است. این کنشگران عمدتاً در چارچوب منطق فنی-مهندسی، با بهره‌گیری از ابزارهای مدل‌سازی دینامیک سیستم‌ها، طراحی سیستم‌های بازچرخانی و به‌کارگیری فناوری‌های انرژی‌های تجدیدپذیر (مانند سامانه‌های خورشیدی و بیوگاز)، درصدد پاسخگویی به بحران‌های محیط‌زیستی با استفاده از مداخلات تکنولوژیک هستند. به‌عنوان مثال (م. ۵۴) که یک مهندس شناخته‌شده است، گفت:

«تو طراحی یک پروژه سیستم تصفیه آب شهری مشهود به‌عنوان سرمهندس و مهندس ارشد کار می‌کردم و خیلی پروژه‌های اینجوری داشتم؛ راحت بهت بگم راه‌حل واقعی باید علمی و کاربردی باشه، نه فقط شعاری، برای همین که می‌گم حل مشکل آب و فاضلاب و هوا فقط از دست مهندس‌ها برمیاد...»

مهندسان پایدار به‌جای کنشگری اجتماعی در عرصه عمومی، غالباً در چارچوب ساختارهای نهادی رسمی مانند شهرداری، سازمان محیط‌زیست یا شرکت‌های دانش‌بنیان عمل می‌کنند و نوعی عقلانیت ابزار-بوم‌شناختی را ترویج می‌دهند. از منظر جامعه‌شناسی محیط‌زیست با رویکرد انتقادی، این قشر حامل عقلانیت فناوریانه‌ای هستند که در آن، مسئله‌های بوم‌شناختی به چالش‌های فنی قابل مهندسی تقلیل می‌یابند، بی‌آنکه به روابط قدرت، الگوهای مصرف و ساختارهای اجتماعی تولید بحران توجه شود. بنابراین، گرچه حضور آنان در عرصه سیاست‌گذاری محیط‌زیستی شهرها واجد کارکردی انکارناپذیر است، تمرکز صرف بر کارآمدی فنی می‌تواند به پنهان‌سازی ابعاد اجتماعی-سیاسی بحران‌های بوم‌شناختی بینجامد.

در سوی دیگر این طیف، دانشمندان اقلیم‌شناس جای می‌گیرند که برخلاف مهندسان پایدار، کم‌تر در فرایند مداخله مستقیم در سیستم‌های زیستی مشارکت دارند، اما با اتکای انحصاری بر داده‌های اقلیمی، مدل‌سازی‌های عددی پیچیده و الگوهای شبیه‌سازی تغییرات آب‌وهوایی، در موقعیتی ممتاز برای بازنمایی خطرات سیستماتیک و فروپاشی‌های بوم‌شناختی آینده قرار دارند. این متخصصان، حامل سرمایه علمی-پیش‌بینی‌گرایانه بوده و در چارچوب نهادهای آکادمیک یا پژوهشکده‌های اقلیمی، نقش دیده‌بان‌های بوم‌شناختی^۱ را ایفا می‌کنند؛ با این حال، شکاف عمیقی میان دانایی اقلیمی و کنش اجتماعی آنان وجود دارد. بسیاری از اقلیم‌شناسان، به‌رغم آگاهی عمیق از مخاطرات سیستماتیک، به‌دلیل عدم پیوند ارگانیک با شبکه‌های مدنی یا گفتمان‌های عمومی، در حاشیه ساختار کنشگری محیط‌زیستی باقی می‌مانند. این انفصال دانایی و کنش، با مفاهیم نظری امثال اولریش بک و آنتونی گیدنز در زمینه جامعه ریسک، قابل تبیین است؛ چرا که در جامعه ریسک، تولید معرفت اقلیمی بدون تبلور در قالب سیاست‌های مشارکتی و مداخله‌گر، صرفاً منجر به «پرسپکتیویسم هشداردهنده»^۲ می‌شود که از حیث اثربخشی سیاسی، دچار بحران معناست. به‌عبارتی، بدون ترجمه اجتماعی داده‌ها، علم اقلیم به اثره‌ای منزوی بدل می‌گردد.

در تداوم همین منظر تکنوکراتیک، استارت‌آپ‌های سبز را می‌توان به‌مثابه تجسد نوین عقلانیت کارآفرینانه-بوم‌شناختی در نظر گرفت که از طریق هم‌پیوندسازی منطق بازار و فناوری سبز، به خلق مدل‌های نوآورانه برای حل معضلات محیط‌زیستی اقدام می‌نمایند. این کنشگران، در قالب کارآفرینی فناورمحور، با توسعه اپلیکیشن‌های پایش آلودگی، سامانه‌های مدیریت هوشمند مصرف انرژی، پلتفرم‌های جمع‌آوری تفکیکی پسماند و فناوری‌های اینترنت اشیا در خدمت بوم‌شناسی شهری، تلاش دارند تا بحران‌های محیط‌زیستی

^۱ Ecological sentinels

^۲ منظور از «پرسپکتیویسم هشداردهنده» آن است که دانش اقلیمی عمدتاً به تولید چشم‌اندازها و پیش‌بینی‌های هشدارآمیز درباره مخاطرات آینده محدود می‌شود، بی‌آنکه بتواند به کنش اجتماعی، سیاست‌گذاری یا مداخلات عملی مؤثر منجر شود. در چنین وضعیتی، اقلیم‌شناسان با وجود برخورداری از دانش دقیق درباره بحران‌های محیط‌زیستی، نقش خود را عمدتاً در ارائه هشدار و ترسیم سناریوهای آینده ایفا می‌کنند و به دلیل فقدان پیوند با شبکه‌های مدنی و فرآیندهای تصمیم‌گیری، این دانش از عرصه عمل فاصله می‌گیرد. بنابراین، «پرسپکتیویسم هشداردهنده» بیانگر وضعیتی است که در آن علم، به‌جای آنکه محرک تغییر اجتماعی باشد، صرفاً به بازنمایی و هشدار درباره خطرات محدود می‌شود.

را به فرصت‌های اقتصادی-اجتماعی تبدیل کنند. با تکیه بر منطق سود-پایداری، آنان پروژه‌های بوم‌شناختی را در چارچوب بازار رقابتی و مدل‌های کسب‌وکار توسعه می‌دهند. در چارچوب تحلیل جامعه‌شناسی اقتصادی پیر بورديو، می‌توان این استارت‌آپ‌ها را حامل سرمایه ترکیبی اقتصادی-نمادین دانست که از رهگذر زیست‌پذیر ساختن فناوری، در پی کسب مشروعیت اجتماعی نیز هستند. با این حال، این فرم از محیط‌زیست‌گرایی، به واسطه محدود شدن در چهارچوب بازار و فقدان جهت‌گیری انتقادی، بعضاً با خطر تقلیل عدالت محیط‌زیستی به نوآوری‌های فنی مواجه است. بدین‌سان، هرچند استارت‌آپ‌های سبز می‌توانند در کاهش شکاف دانایی-عمل ایفای نقش کنند، ضرورت دارد که در الگوی کنشگری آن‌ها، عناصر سیاسی، اجتماعی و عدالت‌محور نیز لحاظ شود تا از افتادن به دام «محیط‌زیست‌گرایی بدون جامعه» اجتناب گردد.

سبز مهاجر

مهاجرت روستاییان به فضاهای شهری، پدیده‌ای پیچیده است که در چارچوب جامعه‌شناسی محیط‌زیست، منجر به بروز دیالکتیکی میان حافظه بوم‌شناختی و انطباق‌پذیری شهری می‌شود. این گروه با انتقال سرمایه بوم‌شناختی خود، مانند دانش بومی کمپوست‌سازی یا رفتار بازیافت حداکثری، الگوهای مصرف شهری را به چالش می‌کشند. یکی از مصاحبه‌شوندگان (م. ۴۴)، که به‌تازگی از روستا به حاشیه مشهد مهاجرت کرده است، در این زمینه گفت:

«ما تو روستا اصلاً چیزی رو دور نمی‌ریختیم، ته مونده غذا و میوه مومنم حتی می‌دادیم به مرغ و خروسامون بخورن... اصلاً اینجوری آب رو هدر نمی‌کردیم... واقعا سعی می‌کنم مشهدم همین‌جوری زندگی کنم... هر چند خدایی سخته...»

حتی در محیط‌های فوق‌مدرن، عادات پایدار روستایی می‌توانند از طریق مقاومت نهادینه‌شده تداوم یابند. مطالعات میدانی در کلان‌شهرهای ایران حاکی از آن است که مهاجران، با ایجاد خرده‌سیستم‌های چرخه مواد آلی در آپارتمان‌ها، به بازتولید اقتصاد دورانی در مقیاس خرد کمک می‌کنند. این رفتارها را می‌توان با چارچوب سازه‌گرایی بوم‌شناختی تحلیل کرد که در آن کنشگران، ساختارهای شهری را از طریق عاملیت سبز بازتعریف می‌کنند. پیامد این فرایند، ظهور اکو-هویت‌های دوگانه است که هم‌زمان عناصر روستایی و شهری را درونی‌سازی می‌کنند.

در پارادایم جهانی‌شدن محیط‌زیستی، مهاجران بین‌المللی به‌عنوان حاملان دانش تطبیقی عمل می‌کنند. افغانستانی‌های ساکن مشهد، با انتقال تجربیات مدیریت خشکسالی مبتنی بر سامانه‌های آبیاری قناتی، نمونه‌ای از انتقال فن‌بوم‌شناختی جنوب-جنوب را نمایش می‌دهند. شبکه‌های قومی، این دانش را از طریق نهادهای واسطه‌ای منتشر می‌کنند. شواهد میدانی نشان می‌دهند که این گروه‌ها با ایجاد انجمن‌های آبیاری محلی، الگوهای حکمرانی مشارکتی آب را در بافت شهری بازتولید می‌کنند. این پدیده را می‌توان با چارچوب بوم‌شناسی سیاسی شهری تحلیل کرد که بر تقاطع مهاجرت، نابرابری محیط‌زیستی و دانش بومی تأکید دارد. چنین فرایندهایی منجر به شکل‌گیری فضاهای سوم بوم‌شناختی می‌شوند که در آن‌ها، هنجارهای محیط‌زیستی کشور مبدأ و مقصد در هم می‌آمیزند.

جامعه چابهار-مشهدی، مورد مطالعاتی منحصربه‌فردی برای بررسی دیالکتیک بوم‌شناختی فرهنگ‌های دریایی و کویری ارائه می‌دهد. این گروه با انتقال معرفت‌های اکوسیستمی دریایی (مثل حفاظت از آب به‌عنوان میراث جمعی) به شهر مشهد، الگوهای مدیریت یکپارچه منابع آب را دگرگون می‌کنند. داده‌های کیفی حاکی از آن است که این جامعه با ابداع فناوری‌های اجتماعی ترکیبی (مثل سیستم‌های بازیافت آب خاکستری مبتنی بر دانش بومی بلوچی)، رژیم‌های هیدروسوسیالی جدیدی^۱ خلق می‌کنند. این پدیده در

^۱ رژیم‌های هیدروسوسیالی جدید (New Hydrosocial Regimes) به الگوهای نوظهور حکمرانی، مدیریت و بهره‌برداری از منابع آب گفته می‌شود که در آن آب نه صرفاً یک منبع طبیعی، بلکه محصول تعاملات پیچیده میان فرایندهای هیدرولوژیکی، ساختارهای اجتماعی، قدرت سیاسی، فناوری، اقتصاد و فرهنگ تلقی می‌شود. این رژیم‌ها بر

چارچوب ماتریالیسم بوم‌شناختی بوم‌شناس‌های رادیکال قابل تحلیل است که بر تعامل دیالکتیکی میان شرایط مادی و فرهنگ تأکید می‌ورزند. نتیجه این فرایند، ظهور سوژه‌های بوم‌شناختی سیال است که مرزهای جغرافیایی-فرهنگی را در مبارزه برای عدالت محیط‌زیستی زیر پا می‌گذارند.

سبز مقاومتی

کسبه سازگار شونده نمایانگر پدیده انطباق بوم‌شناختی نهاده شده هستند که در چارچوب نظریه اجبار ساختاری قابل تحلیل است. این کنشگران با مواجهه با فشارهای زیست‌بومی فزاینده، به اتخاذ راهبردهای بقای اقتصادی-محیط‌زیستی روی می‌آورند که در آن، الزامات محیط‌زیستی به صورت عقلانیت اجباری^۱ درمی‌آیند. جامعه‌شناسی نهادی محیط‌زیست این رفتار را تحت عنوان سازگاری واکنشی مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که تغییرات رفتاری نه از سر اختیار، که به دلیل تحمیل زیست‌بومی صورت می‌پذیرند. این فرایند منجر به ظهور سوژه‌های اقتصادی مقاوم‌پذیر می‌شود که در چارچوب محدودیت‌های سیستمی به بازتعریف الگوهای کسب‌وکار می‌پردازند، بدون آنکه لزوماً از آگاهی زیست‌بوم‌گرایانه برخوردار باشند.

معتکفان سبز تجسم عینی مفهوم سیاست‌گذاری بدن‌محور هستند که در آن، اشغال فضایی به ابزاری برای اعتراض محیط‌زیستی تبدیل می‌شود. این پدیده در چارچوب نظریه مقاومت زیستی به عنوان شکلی از کنشگری غیرکلامی پیشگیرانه قابل تحلیل است. جامعه‌شناسی جنبش‌های نوین اجتماعی این رفتار را تحت عنوان اعتراض منفعل تهاجمی^۲ مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که سکون آگاهانه به زبان سیاسی بدل می‌شود. این گروه با ایجاد هیبرید فضایی-سیاسی، الگوهای جدیدی از دموکراسی زیست‌بدنی را پایه‌ریزی می‌کنند که در آن، حضور فیزیکی در مکان‌های عمومی به مثابه بیانیه زیست‌سیاسی عمل می‌کند، بی‌آنکه نیاز به گفتمان‌پردازی صریح وجود داشته باشد.

کشاورزان خشکسالی‌زده نیز نمایانگر پدیده تغییر الگوی اجباری هستند که در آن، فشارهای اقلیمی ساختاری به بازتعریف روابط تولیدی می‌انجامد. (م. ۵۱) که یک کشاورز مشهدی است و در اراضی اطراف مشهد چندین هکتار زمین زیر کشت دارد، در اظهارات خود در این خصوص بیان داشت:

«مجبور شدیم تو زمینمون، کاشتن گندم رو ول کنم؛ آبمون دیگه نمی‌رسه، اینم خودش یه جور صرفه‌جویی اجباری شده. الان بیش‌ترمون رفتیم سراغ زعفران، ببینیم می‌شه زعفران بار بیاریم که همش پر سود باشه هم آب نخواد یا کم بخواد تو این اوضاع...» این وضعیت به عنوان شکلی از واکنش بقایی قابل تحلیل است. جامعه‌شناسی روستایی محیط‌زیست این پدیده را تحت عنوان گذار تحمیلی مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که تغییرات زیست‌بومی منجر به بازآرایی نهادی ناخواسته می‌شود. این گروه با مواجهه با فروپاشی نظام‌های تولید سنتی، به صورت ناخواسته به پیشقراولان کشاورزی تاب‌آور ناخواسته تبدیل می‌شوند، بی‌آنکه لزوماً در چارچوب گفتمان‌های رسمی توسعه پایدار قرار گیرند. چنین پدیده‌ای نشان‌دهنده گذار پارادایمی تحت اجبار در نظام‌های تولید کشاورزی است که در آن، تغییر بیش‌تر از موضع اضطرار تا آگاهی صورت می‌پذیرد.

مفهوم «چرخه هیدروسوسیال» (Hydrosocial Cycle) استوارند و نشان می‌دهند که دسترسی، توزیع و ارزش‌گذاری آب از طریق روابط قدرت، سیاست‌گذاری، نهادها و کنش‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. در رژیم‌های هیدروسوسیالی جدید، تأکید بر حکمرانی مشارکتی، عدالت آبی، تاب‌آوری اجتماعی-بوم‌شناختی و سازگاری با تغییرات اقلیمی است و رویکردهای صرفاً مهندسی و عرضه‌محور مدیریت آب جای خود را به رویکردهای یکپارچه و چندسطحی می‌دهند.

¹ Imposed Rationality

² Aggressive Passive Protest

سبز دیجیتال

اینفلوئنسرهای حرم سبز نمایانگر پدیده دینداری زیست‌بوم‌گرای دیجیتال هستند که در چارچوب نظریه سرمایه نمادین دینی-بوم‌شناختی قابل تحلیل است. این کنشگران با استفاده از مکانیسم‌های بازنمایی رسانه‌ای تقدس، گفتمان‌های سنتی زیارت را با اصول مدیریت پسماند آیینی تلفیق می‌کنند. جامعه‌شناسی دین دیجیتال این پدیده را تحت عنوان اکو-حکمرانی دینی خودارجاع مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که تولید محتوای سبز در فضاها، مقدس، هم‌زمان هم عاملیت دینی بازاندیشانه و هم کنشگری محیط‌زیستی پسامدرن را نمایندگی می‌کند. این فرایند منجر به شکل‌گیری جامعه‌مجازی اخلاق‌گرای سبز می‌شود که در آن، اعمال فردی محیط‌زیستی به نشانه‌ای از تقوای بوم‌شناختی تبدیل می‌گردد.

گیم‌های^۱ دوستدار محیط‌زیست تجسم عینی مفهوم کنشگری بازی‌گونه‌شده^۲ هستند که در آن، مکانیک‌های بازی‌وار به ابزاری برای بسیج جمعی تبدیل می‌شوند. این پدیده در چارچوب نظریه سرمایه اجتماعی بازی‌پایه به‌عنوان شکلی از سیاست‌گذاری مشارکتی خودسازمان‌یافته قابل تحلیل است. می‌توان این رفتارها را تحت عنوان رئالیسم مجازی محیط‌زیستی مفهوم‌پردازی کرد؛ جایی که فضای بازی به آزمایشگاه اجتماعی رفتارهای پایدار تبدیل می‌شود. این گروه با ایجاد همبستگی‌های افقی بازی‌محور، الگوهای جدیدی از شهروندی دیجیتال زیست‌بوم‌گرا را پایه‌ریزی می‌کنند که در آن، مرزهای بین سرگرمی و کنشگری اجتماعی محو می‌شود.

هکتیویست‌های محیط‌زیستی نمایانگر پدیده جنگ‌افزارگری اطلاعاتی سبز^۳ هستند که در آن، فضای سایبر به عرصه‌ای برای مقاومت زیست‌سیاسی^۴ تبدیل می‌شود. یکی از مصاحبه‌شوندگان (م. ۴۷) که چنین کنشگری را می‌پسندد، در این خصوص گفت: «وقتی کارخونه‌ها پشت پرده آلوده می‌کنن آب و هوا و خاک و زمین رو، ما باید اطلاعاتشون رو علنی کنیم؛ اینم یه جور مبارزه‌ست، اینجوری مردم و محیط‌زیست فشار میارن و مجبورشون می‌کنن کم‌تر طبیعتمون رو خراب کنن...»

این کنشگران در چارچوب عدالت اطلاعاتی محیط‌زیستی (امیری و برومند، ۱۴۰۴) با استفاده از تاکتیک‌های شفافیت‌سازی تهاجمی، ساختارهای قدرت صنعتی-سیاسی را به چالش می‌کشند. می‌توان این پدیده را تحت عنوان تروریسم داده‌ای رهایی‌بخش مفهوم‌پردازی کرد؛ جایی که افشای اطلاعات به‌مثابه خشونت نمادین معکوس علیه نظام‌های انحصارگرایی دانش عمل می‌کند. این گروه با ایجاد گسست‌های معرفت‌شناختی برنامه‌ریزی‌شده، پارادایم جدیدی از دموکراسی نظارتی محیط‌زیستی را پایه‌ریزی می‌کنند که در آن، شفافیت به ابزاری برای بازتوزیع رادیکال قدرت تبدیل می‌شود.

سبز نسلی

کهنسالان حافظ باغ‌ها نمایانگر پدیده انتقال بین‌نسلی دانش بوم‌شناختی هستند که در چارچوب نظریه سرمایه فرهنگی محیط‌زیستی قابل تحلیل است. این گروه با استفاده از مکانیسم‌های حافظه جمعی بوم‌شناختی، نظام‌های دانش بومی، مانند قنات‌داری را به‌عنوان شکلی از مقاومت زیست‌بوم‌گرایانه در برابر مدرنیته مخرب حفظ می‌کنند. (م. ۴۶) در این خصوص اظهار کرد:

^۱ گیم‌ها به افرادی گفته می‌شود که به‌صورت منظم و مستمر به انجام بازی‌های دیجیتال بر پلتفرم‌هایی مانند رایانه، کنسول‌های بازی، تلفن همراه یا سامانه‌های واقعیت مجازی می‌پردازند. این افراد از نظر میزان مشارکت، انگیزه و مهارت، طیفی از کاربران تفریحی تا بازیکنان حرفه‌ای ورزش‌های الکترونیکی را دربر می‌گیرند و بازی را با اهدافی همچون سرگرمی، تعامل اجتماعی، رقابت، یادگیری یا کسب درآمد دنبال می‌کنند. امروزه گیم‌ها به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های کاربران فناوری‌های دیجیتال شناخته می‌شوند و نقش قابل‌توجهی در شکل‌گیری فرهنگ دیجیتال، اقتصاد بازی و جوامع آنلاین دارند.

^۲ Gamified Activism

^۳ Green Information Weaponization

^۴ Ecobiopolitical Resistance

«مشهد قدیم همش باغ بود، کوچ‌هاش کوچ باغ بود... یک عالمه از این باغا مال آستان قدس بود ولی چه فایده همش رو خشک کردن تا تجاری بسازن... مشهد قدیم قنات هم زیاد داشت، آبش عالی مثل اشک چشم زلال بود ولی همش رو خشک کردن، حالا تنها کاری که ما پیرپاتالا تا الان کردیم همینکه که خونه قدیمی خودمون رو که چهارتا دار و درخت داره وسط این شهر شلوغ نفروختیم چند طبقه بسازیم، همینم من بمیرم، ممکنه بچه‌هام خراب کنن شراکتی آپارتمان و برج بسازن...»

این فرایند را می‌توان تحت عنوان بوم‌شناسی تاریخی مفهوم‌پردازی کرد، جایی که شیوه‌های سنتی مدیریت منابع به‌مثابه سامانه‌های انطباقی پیچیده عمل می‌کنند. این انتقال دانش که مبتنی بر روایت‌های نسلی است، نه تنها حافظ تنوع زیستی، بلکه نگاه‌دارنده هویت‌های مکانی نیز هست. چنین فرایندی نشان‌دهنده تقابل پارادایم‌های عقلانیت بوم‌شناختی سنتی^۱ با عقلانیت ابزاری مدرن^۲ است. دهه‌هفتادی‌های معترض تجسم عینی مفهوم کنشگری محیط‌زیستی نسل دیجیتال هستند که در آن، تکنیک‌های اعتراضی خلاقانه با استفاده از سرمایه اجتماعی شبکه‌ای سازمان‌دهی می‌شود. این پدیده به‌عنوان شکلی از مقاومت پساصنعتی قابل تحلیل است. جامعه‌شناسی اعتراضات محیط‌زیستی این رفتارها را تحت عنوان سیاست‌های پیشگیرانه نسلی مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که نسل جوان از ابزارهای نمادین مقاومت برای مقابله با توسعه ناپایدار استفاده می‌کند. این گروه با بهره‌گیری از فناوری‌های ارتباطی مشارکتی، اشکال جدیدی از دموکراسی محیط‌زیستی را پایه‌ریزی می‌کنند. چنین کنش‌هایی نشان‌دهنده ظهور سوژه‌های سیاسی زیست‌بوم‌گرا در نسل جدید است که از مرزهای کنشگری سنتی فراتر می‌روند.

نوجوانان آپارتمان‌نشین نمایانگر پدیده بوم‌شناسی مجازی^۳ هستند که در آن، تجربه محیط‌زیستی از طریق واسطه‌های دیجیتال بازسازی می‌شود. این وضعیت در چارچوب نظریه انسان‌شناسی دیجیتال محیط‌زیست^۴، به‌عنوان شکلی از غیاب تجربه زیسته بوم‌شناختی قابل تحلیل است. جامعه‌شناسی بازی‌های محیط‌زیستی این رفتار را تحت عنوان شبه‌عاملیت محیط‌زیستی^۵ مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که تعامل با طبیعت به بازنمایی‌های سیمولاکرای^۶ تقلیل می‌یابد. این نسل با هویت‌های محیط‌زیستی واسطه‌شده، رابطه‌ای پارادوکسیکال با طبیعت برقرار می‌کنند که هم‌زمان هم مجازی است و هم آروم‌دانه. چنین پدیده‌ای نشان‌دهنده ظهور گسست تجربه بین‌نسلی در درک و ارتباط با محیط‌زیست است؛ جایی که طبیعت بیش‌تر به‌عنوان یک متن دیجیتال تا یک واقعیت ملموس درک می‌شود.

سبز هیبریدی

فعالان محیط‌زیستی هیبریدی را می‌توان در چارچوب تلفیق گفتمانی تحلیل کرد؛ جایی که ارزش‌های ملی، دینی و بوم‌شناختی در یک نظام معنایی جدید با هم ترکیب می‌شوند. یکی از مصاحبه‌شوندگان در این خصوص گفت:

«باغ ملک‌آباد و این باغ‌هایی که وسط شهرن خیلی مهمه، اینا ریه‌های شهرن... حفظ این باغ‌ها هم وظیفه دینی، هم ملی، هم شهروندیمون...» (م. ۲۳)

نظریه عاملیت دوگانه در این زمینه نشان می‌دهد که چگونه این کنشگران هم‌زمان در میدان‌های ملی، دینی و محیط‌زیستی عمل می‌کنند و از قابلیت ترجمه بیناگفتمانی برای ایجاد پیوند بین این دو حوزه بهره می‌برند. این وضعیت به شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی

¹ Traditional Ecological Rationality

² Modern Instrumental Rationality

³ Virtual Ecology

⁴ Digital Environmental Anthropology

⁵ Pseudo-Environmental Agency

⁶ Simulacral Representations

منجر می‌شود که در آن، اخلاق دینی و مسئولیت محیط‌زیستی در یک کلیت یکپارچه ادغام می‌شوند. چنین پدیده‌ای نشان‌دهنده ظهور اشکال جدیدی از عاملیت اخلاقی در فضای عمومی است که از مرزهای سنتی میان حوزه‌های دینی و سکولار عبور می‌کند. سیاسی‌های معترض نمایانگر پدیده کنشگری چندوجهی هستند که در آن، مبارزات محیط‌زیستی و سیاسی در یک گفتمان انتقادی واحد ادغام می‌شوند. (م. ۴۰) که یکی از این افراد بود، اظهار داشت:

«وقتی فضا برای بیان اعتراض بسته‌ست، هم محیط‌زیست نبود می‌شه، هم حق مردم؛ همه جنبش‌های اصلاح‌طلبی نیازمند آزادی و فضای آزاد برای مردم... ان‌جی‌اوها هم هر وقت فضای جامعه بسته است، خیلی کاری نمی‌تونن بکن...»
این گروه را می‌توان در چارچوب نظریه همبستگی ساختاری تحلیل کرد؛ جایی که بحران‌های محیط‌زیستی و نابرابری‌های سیاسی به‌عنوان نمادهای مختلف یک نظام سلطه واحد درک می‌شوند. جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی (هانیکان، ۲۰۲۲) این پدیده را تحت عنوان هم‌پیوندی گفتمانی مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که مبارزات محیط‌زیستی و سیاسی از طریق مکانیسم‌های فراگیری اتحادی به هم مرتبط می‌شوند. نظریه مقاومت زیست‌سیاسی نشان می‌دهد که چگونه این کنشگران از سرمایه رادیکال برای به چالش کشیدن هم‌زمان ساختارهای سیاسی و بوم‌شناختی بهره می‌برند. این وضعیت به شکل‌گیری فضاهای ضد‌هژمونیک^۱ منجر می‌شود که در آن، محیط‌زیست‌گرایی و عدالت‌خواهی سیاسی در یک ماتریس واحد بازتعریف می‌شوند.

طبقه متوسط متعهد تجسم عینی مفهوم سرمایه‌داری مسئولیت‌پذیر است که در آن، توانایی اقتصادی و التزام اخلاقی در یک الگوی مصرف پایدار ترکیب می‌شوند. این پدیده را می‌توان در چارچوب نظریه عاملیت ساختاریافته تحلیل کرد؛ جایی که موقعیت طبقاتی و ارزش‌های اخلاقی با هم تعامل دارند. جامعه‌شناسی مصرف پایدار این رفتارها را تحت عنوان سبک زندگی بازاندیشانه^۲ مفهوم‌پردازی می‌کند؛ جایی که انتخاب‌های مصرفی هم بازتاب موقعیت اقتصادی و هم بیان ارزش‌های محیط‌زیستی هستند. نظریه تمایز اخلاقی نشان می‌دهد که چگونه این گروه با ایجاد مرزهای نمادین سبز^۳، هم به بازتولید موقعیت طبقاتی خود می‌پردازند و هم به پیش‌برد گفتمان پایداری کمک می‌کنند. این وضعیت به شکل‌گیری میدان مصرف پایدار منجر می‌شود که در آن، رفتارهای سبز هم ابزاری برای نمایش موقعیت اجتماعی و هم وسیله‌ای برای تحقق ارزش‌های اخلاقی محسوب می‌شوند. چنین پدیده‌ای نشان‌دهنده ظهور فرم‌های جدیدی از سوژگی^۴ محیط‌زیستی در جوامع معاصر است.

بحث و نتیجه‌گیری

به‌طور کلی، ادبیات نظری جامعه‌شناسی محیط‌زیست تصریح دارد حفاظت از محیط‌زیست یا تخریب آن تابعی از نگرش‌ها و گرایش‌ها محیط‌زیستی شهروندان است (ملک‌زاده و همکاران، ۱۴۰۱؛ برومند و امیری، ۱۴۰۳؛ امیری و برومند، ۱۴۰۴). یافته‌های پژوهش حاضر از این جهت که گرایش‌های محیط‌زیستی را پدیده‌ای چندبعدی و ناهمگن نشان می‌دهد، با بخش قابل‌توجهی از مطالعات پیشین همسو است. در این پژوهش، شهروندان صرفاً بر اساس میزان دانش یا رفتارهای محیط‌زیستی طبقه‌بندی نشدند، بلکه گونه‌های متنوعی، از جمله «منکران محیط‌زیست»، «سبزهای پارادوکسیکال»، «سبزهای کمرنگ»، «سبزهای تکنوکرات»، «سبزهای مذهبی» و «سبزهای هیبریدی» شناسایی شدند که هر یک از منطق‌های معنایی، ارزشی و هویتی متفاوتی تبعیت می‌کنند. این نتیجه با مطالعه زسوکا و همکاران (۲۰۱۳) همخوان است که پاسخ‌دهندگان را بر اساس دانش، نگرش، رفتار مصرفی و آگاهی محیط‌زیستی در قالب پنج گروه متمایز شامل لذت‌گرایان، خوش‌بینان فناورانه، محیط‌زیست‌گرایان فعال، خانواده‌محوران و بی‌تفاوت‌ها طبقه‌بندی کردند.

¹ Counter-Hegemonic

² Reflexive Lifestyle

³ Green Symbolic Boundaries

⁴ Subjectivity

همچنین، مرور نظام‌مند وان و همکاران (۲۰۲۵) نیز بر این نکته تأکید دارد که سبک زندگی سبز محصول تعامل عوامل پیشینی، فرایندهای میانجی و پیامدهای اجتماعی است و نمی‌توان آن را به یک متغیر منفرد تقلیل داد.

از سوی دیگر، یافته‌های این مطالعه با پژوهش‌هایی که نقش دانش، نگرش، سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی را در شکل‌گیری رفتارهای محیط‌زیستی گزارش کرده‌اند نیز همسو است، اما در عین حال، افق تحلیلی گسترده‌تری ارائه می‌دهد. مطالعات اسدی و همکاران (۱۳۹۷)، صالحی و ابراهیمی (۱۳۹۹)، سلطانی‌بهرام و حاجیلو (۱۳۹۹)، ملک‌زاده و همکاران (۱۴۰۱) و عبداللهی و صادقی (۱۴۰۳) عمدتاً نشان داده‌اند که افزایش دانش محیط‌زیستی، سرمایه فرهنگی، مشارکت اجتماعی و سرمایه اجتماعی با تقویت رفتارهای محیط‌زیستی رابطه مثبت دارد. همچنین، یافته‌های لی یو و همکاران (۲۰۲۰) نشان می‌دهد که دانش محیط‌زیستی عمدتاً از طریق نگرش و قصد رفتاری بر رفتارهای پایدار اثر می‌گذارد. پژوهش حاضر، ضمن تأیید اهمیت این عوامل، نشان می‌دهد که این متغیرها به‌تنهایی قادر به تبیین تنوع گرایش‌های محیط‌زیستی نیستند؛ زیرا کنش سبز در شهر مشهد در بستری از هویت‌های دینی، تجربه‌های زیسته، موقعیت‌های طبقاتی، گفتمان‌های فناوری، نابرابری‌های اجتماعی و سرمایه‌های فرهنگی بازتولید می‌شود. بنابراین، رابطه میان دانش و رفتار محیط‌زیستی در این پژوهش، رابطه‌ای خطی و ساده نیست، بلکه در قالب شبکه‌ای از عوامل فرهنگی و اجتماعی معنا می‌یابد.

در مقابل، مهم‌ترین وجه تمایز نتایج این پژوهش با بخش عمده ادبیات پیشین، عبور از رویکردهای کمی مبتنی بر سنجش نگرش، دانش و رفتار و حرکت به سوی بازسازی جامعه‌شناختی گونه‌های معنایی گرایش‌های محیط‌زیستی است. بسیاری از مطالعات پیشین، چه در ایران و چه در خارج از کشور، بر آزمون روابط علی میان متغیرهایی مانند دانش، نگرش، ارزش‌ها و رفتارهای محیط‌زیستی متمرکز بوده‌اند (بورکه و همکاران، ۲۰۱۷؛ بیندر و بلانکبرگ، ۲۰۱۷؛ لیو و همکاران، ۲۰۲۰؛ وان و همکاران، ۲۰۲۵)، در حالی که پژوهش حاضر نشان می‌دهد افراد با سطوح مشابهی از دانش یا نگرش ممکن است در گونه‌های کاملاً متفاوتی از گرایش‌های محیط‌زیستی قرار گیرند؛ زیرا الگوهای کنش آنان تحت تأثیر نظام‌های معنایی، هویت‌های فرهنگی و تجربه‌های زیسته متفاوت شکل می‌گیرد. از این منظر، پژوهش حاضر نه تنها یافته‌های مطالعات پیشین را تکمیل می‌کند، بلکه با ارائه یک گونه‌شناسی تفسیری، خلأ موجود در جامعه‌شناسی محیط‌زیست ایران درباره فهم لایه‌های گفتمانی، هویتی و فرهنگی گرایش‌های محیط‌زیستی را تا حدی جبران می‌کند.

یافته‌های این مطالعه، حاکی از شکل‌گیری طیفی گسترده و متکثر از الگوهای گرایش‌های محیط‌زیستی در بستر کلان‌شهر مشهد است که تنوع آن، نه صرفاً بازتاب تفاوت‌های رفتاری، بلکه تجلی پیچیدگی‌های گفتمانی، طبقاتی، فرهنگی، نسلی و مذهبی درون ساختار اجتماعی معاصر ایران است. گونه‌شناسی ارائه‌شده، از «مخالفان محیط‌زیستی» تا «اکوآنارشیست‌ها» و از «سبزهای تکنوکرات» تا «سبزهای مقاومتی»، نشان می‌دهد که کنش محیط‌زیستی در ایران امری تک‌ساحتی یا هنجارمند نیست، بلکه درهم‌تنیدگی خرده‌گفتمان‌ها، الگوهای زیست‌جهانی، الزامات ساختاری و تمایزات فرهنگی، طیفی از کنشگران متناقض‌نما، متکثر و در برخی موارد متضاد را شکل داده است. این تکثر، حاصل تعامل دیالکتیکی میان آگاهی محیط‌زیستی، سرمایه‌های فرهنگی و نمادین و موقعیت‌یافتگی اجتماعی شهروندان در ساختارهای نهادی و اقتصادی کلان است.

در تحلیل جامعه‌شناختی این گونه‌شناسی، می‌توان ردپای مفاهیم کلیدی همچون «میدان‌های کنش محیط‌زیستی»، «سبک‌های زیست سبز^۱» و «اخلاق بوم‌مدار^۲» را مشاهده کرد. گروه‌هایی مانند «سبزهای دیجیتال» و «سبزهای نسلی» بیش از آن که حامل

¹ Green Lifestyles

² Ecocentric Ethics

تعهدات ساختاریافته باشند، بازتاب تحولات سوژکتیو ناشی از رسانه محوری و سبک‌های نوین کنشگری‌اند، حال آنکه گروه‌هایی همچون «سبزهای مقاومتی» یا «فقرای سبز» اغلب متأثر از محدودیت‌های ساختاری و شرایط محیط‌زیستی زیسته‌اند تا کنش آگاهانه و بازاندیشانه. از این منظر، گونه‌شناسی پیشنهادی می‌تواند به‌مثابه ابزاری مفهومی برای واکاوی رابطه دیالکتیکی میان ساختار و عاملیت در قلمرو رفتارهای محیط‌زیستی عمل کند و ظرفیت تحلیل چندسطحی را برای درک انگیزه‌ها، محدودیت‌ها و فرصت‌های کنش محیط‌زیستی در ایران فراهم آورد.

درنهایت، این مطالعه نشان می‌دهد که هرگونه سیاست‌گذاری یا برنامه‌ریزی محیط‌زیستی در بستر جامعه ایرانی _ به‌ویژه در کلان‌شهرهایی نظیر مشهد _ بدون درک لایه‌بندی‌های اجتماعی-فرهنگی گرایش‌های محیط‌زیستی، نه‌تنها ناکارآمد، بلکه بعضاً تولیدکننده مقاومت‌های نمادین، بازنمایی‌های اعتراضی یا رفتارهای ناسازگارانه خواهد بود. ضرورت دارد سیاست‌گذاران و مداخله‌گران محیط‌زیستی، به‌جای تکیه صرف بر رویکردهای آمرانه یا اخلاق‌گرایانه، با اتکای تحلیلی به گونه‌شناسی‌های بومی‌شده و زمینه‌مند، به تولید مداخلات چندگانه، حساس به زمینه و متناسب با خرده‌فرهنگ‌های محیط‌زیستی موجود بپردازند. تقویت ظرفیت‌های مشارکتی، تقلیل شکاف‌های گفت‌وگویی و ارتقاء سواد محیط‌زیستی نه به‌شکل یکسان‌ساز، بلکه با رویکرد تفکیکی و معطوف به تیپ‌های اجتماعی مختلف، افق‌های مؤثرتری برای تحقق توسعه پایدار در ایران ترسیم می‌کند.

در بُعد عملی، نتایج این پژوهش نشان‌دهنده ضرورت بازطراحی ساختارهای نهادی محیط‌زیست با تأکید بر سازوکارهای یادگیری اجتماعی و مشارکت کنشگران محلی در فرایندهای تصمیم‌گیری است. پیشنهاد می‌شود که نهادهای مسئول در سطوح ملی و استانی، به‌ویژه سازمان حفاظت محیط‌زیست و شوراهای محلی، اقدام به ایجاد بسترهایی برای گفت‌وگوی نهادمند میان ذی‌نفعان گوناگون _ از شهروندان و فعالان مدنی گرفته تا نخبگان دانشگاهی و مدیران دولتی _ نمایند. این بسترها باید با بهره‌گیری از روش‌های مشارکتی مانند فروم‌های چندکنشگرانه، نقشه‌برداری نهادی و ارزیابی‌های مشارکتی سناریومحور طراحی شوند. همچنین، ایجاد بانک‌های اطلاعاتی تعاملی و سامانه‌های شفاف اطلاع‌رسانی می‌تواند به ارتقای اعتماد اجتماعی و تقویت سرمایه اجتماعی بین‌کنشگری منجر شود. توجه به الگوهای یادگیری تطبیقی و تقویت حافظه نهادی در نهادهای محلی نیز از دیگر الزامات عملی تحول در حکمرانی محیط‌زیست به‌شمار می‌رود. در این راستا، آموزش مستمر مدیران محلی در حوزه روش‌های یادگیری اجتماعی و مشارکت مردمی می‌تواند به تحقق حکمرانی چندسطحی و تحول‌آفرین محیط‌زیست یاری رساند.

در سطح علمی، این پژوهش به توسعه نظریه‌های مرتبط با حکمرانی مشارکتی تحول‌آفرین محیط‌زیست و تعمیق مفهومی سازوکارهای یادگیری اجتماعی در بافت نهادی ایران کمک می‌کند. پیشنهاد می‌شود که مطالعات آینده با بهره‌گیری از رهیافت‌های نظری بینارشته‌ای، به‌ویژه تلفیق نظریه نظام‌های اجتماعی با نظریه پیچیدگی نهادی و چشم‌اندازهای سازه‌گرایی انتقادی، به بازخوانی مناسبات قدرت، گفتمان، هویت و عاملیت در درون سازوکارهای حکمرانی بپردازند. همچنین توصیه می‌شود که پژوهشگران در مطالعات آتی، از متدولوژی‌های ترکیبی با رویکرد کاوش‌محور بهره گیرند تا ضمن بازنمایی لایه‌های پنهان روابط قدرت و تضاد منافع، به تبیین پویایی‌های فرهنگی، اجتماعی و معرفتی در شکل‌گیری الگوهای یادگیری جمعی بپردازند. در همین راستا، تعمیق مدل‌های مفهومی استخراج‌شده از رهیافت‌های کیفی و تعمیم‌پذیری نسبی آن در مناطق دیگر کشور می‌تواند به شکل‌گیری یک بدنه دانشی بومی‌شده و کاربردی در حوزه جامعه‌شناسی محیط‌زیست کمک کند. پژوهش‌های مقایسه‌ای تطبیقی نیز در جهت درک تفاوت‌های ساختاری و فرهنگی میان جوامع و اقلیم‌های مختلف پیشنهاد می‌شوند.

در بُعد سیاستی، یافته‌های این پژوهش حاکی از ضرورت بازنگری در سیاست‌گذاری‌های محیط‌زیستی کشور با تأکید بر الگوهای مشارکت‌محور، چندسطحی و یادگیرنده است. پیشنهاد می‌شود که سیاست‌گذاران، از رهیافت‌های سیاست‌گذاری تطبیقی و سیاست‌گذاری

واکنشی-یادگیرنده در طراحی و اجرای برنامه‌های محیط‌زیستی بهره گیرند. ایجاد ساختارهای واسط میان جامعه مدنی و دولت، همچون دفاتر تسهیل‌گری محیط‌زیستی، شوراهای محلی مشارکت و نهادهای پشتیبان یادگیری جمعی، می‌تواند حلقه واسطی میان سیاست‌های کلان و کنش‌های خرد محیط‌زیستی ایجاد کند. بازتعریف مفهوم حکمرانی محیط‌زیست از منظر سیاست‌های هم‌پیوند^۱، به‌ویژه در سطوح شهری و ناحیه‌ای نیز از الزامات کلیدی در مسیر پایداری محسوب می‌شود. در این مسیر، تقویت ظرفیت سیاست‌گذاران برای تعامل با عدم قطعیت، پیچیدگی و پویایی زیست‌بوم‌ها از طریق سیاست‌ورزی انعطاف‌پذیر^۲ ضروری است. همچنین، سیاست‌گذاری باید از انحصار نخبگان رسمی خارج شده و به سوی فراگیری مشارکت کنشگران غیردولتی، به‌ویژه جوانان، زنان، اقلیت‌ها و گروه‌های حاشیه‌نشین حرکت کند تا فرایند تحول‌آفرینی اجتماعی و محیط‌زیستی نهادینه شود.

منابع

قرآن مجید.

- اسدی، مهدیه؛ نقی‌زاده، محمدمهدی، مظلومی؛ سجاد و غضنفری، زینب. (۱۳۹۷). بررسی دانش، نگرش و رفتارهای مسئولانه زیست‌محیطی دانش‌آموزان دختر مدارس متوسطه اول. پایش، ۱۷ (۶)، ۶۷۷-۶۸۶. <http://payeshjournal.ir/article-1-894-fa.html>
- امیری، محمدجواد و برومند، امیرعلی. (۱۴۰۴). شالوده آموزش محیط‌زیست. انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ایران. https://press.ut.ac.ir/book_4036.html
- برومند، امیرعلی و امیری، محمدجواد. (۱۴۰۳). واکاوی تجارب زیسته والدین مشهدی از تربیت محیط‌زیستی فرزندان. *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۱۳۵ (۱)، ۱۰۹-۱۳۸. <https://doi.org/10.22108/jas.2024.139823.2449>
- بنی فاطمه، حسین؛ روستایی، شهرام؛ علی‌زاده اقدم، محمدباقر و حسین‌نژاد، فهیمه. (۱۳۹۲). بررسی ارتباط بین سرمایه اجتماعی و سبک زندگی محیط‌زیستی در بین شهروندان شهر تبریز. *جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه*، ۱۱ (۲)، ۵۶-۳۲. https://sociology.tabrizu.ac.ir/article_742.html
- خوش‌سیرت سلیمی، یاسر؛ روحانی، علی؛ افراسیابی، حسین و صالحی، صادق. (۱۴۰۳). برهم‌کنش مردم و سیاست‌های محیط‌زیستی، یک مطالعه کیفی از درگیری بومیان اطراف مناطق حفاظت‌شده با محیط‌بانان در پارک ملی بوجاق. *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۱۳۵ (۴)، ۵۴-۳۳. <https://doi.org/10.22108/jas.2024.141780.2522>
- سالاری، تکتیم؛ قربانی، بابک و کلاهی، مهدی. (۱۴۰۰). عوامل تأثیرگذار بر رفتار مصرف‌کنندگان دوستدار محیط‌زیست؛ مطالعه موردی: سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی شهر مشهد. *پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر*، ۱۰ (۱۹)، ۳۲۰-۲۹۵. <https://doi.org/10.22084/csr.2022.24629.1989>
- سلطانی‌بهرام، سعید و حاجیلو، فتنه. (۱۳۹۹). مطالعه تعیین‌کننده‌های جامعه‌شناختی سبک زندگی محیط‌زیستی دانشجویان دانشگاه تبریز. *توسعه اجتماعی*، ۱۵ (۲)، ۹۳-۱۳۴. <https://doi.org/10.22055/qjsd.2021.16828>
- شاطری، پروانه؛ صالحی، صادق؛ محسنی، رضا علی و شریفی، منصور. (۱۴۰۰). سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی و شیوه‌های جلب مشارکت اعضا (مطالعه سازمان‌های مردم‌نهاد محیط‌زیستی تهران با رهیافت نظریه بنیادی). *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۱۳۲ (۲)، ۹۱-۱۲۸. <https://doi.org/10.22108/jas.2020.122367.1881>

¹ Cross-Sectoral Policies

² Adaptive Governance

- صالحی، صادق و ابراهیمی، هادی. (۱۳۹۹). تحلیل وضعیت دانش و رفتار دانش‌آموزان نسبت به آب (مطالعه موردی: مدارس مازندران). فصلنامه علوم محیطی، ۱۸(۲)، ۴۱-۵۸. <https://doi.org/10.29252/envs.18.2.41>
- طالبان، محمدرضا و معمارزاده، ابوالفضل. (۱۳۹۸). دین‌داری و محیط‌زیست‌گرایی: تأملی تجربی بر مناقشات نظری. پژوهش‌های جامعه‌شناسی معاصر، ۸(۱۵)، ۸۹-۱۲۱. <https://doi.org/10.22084/csr.2020.20690.1754>
- عبداللهی، عظیمه‌السادات و صادقی، حمیدرضا. (۱۴۰۳). نگرش و دانش محیط‌زیستی و رفتار مصرف انرژی (مورد مطالعه: شهروندان شهر اصفهان). فصلنامه علمی آموزش محیط‌زیست و توسعه پایدار، ۱۲(۳)، ۲۹-۴۲. <https://doi.org/10.30473/ee.2023.65153.2559>
- ملک‌زاده، علی؛ طباطبایی یزدی، فاطمه؛ برومند، امیرعلی و نوغانی دخت بهمنی، محسن. (۱۴۰۱). نیم‌رخ تنوع زیستی در دانش، نگرش و رفتار (KAP) شهروندان کلان‌شهر مشهد با رویکرد توسعه پایدار. جغرافیا و پایداری محیط، ۱۲(۲)، ۳۷-۵۷. <https://doi.org/10.22126/ges.2022.7529.2506>

References

Holy Quran. [In Arabic]

Abdollahi, A. S. & Sadeghi, H. (2024). Environmental Attitude, Knowledge, and Energy Consumption Behavior (Case Study: Citizens of Isfahan). *Journal of Environmental Education and Sustainable Development*, 12(3), 29-42. <https://doi.org/10.30473/ee.2023.65153.2559> [In Persian].

Amiri, M. J., & Boroumand, A. (2025). *Foundations of environmental education*. University of Tehran Press. https://press.ut.ac.ir/book_4036.html [In Persian].

Arslan, A., Haapanen, L., Hurmelinna-Laukkanen, P., Tarba, S. Y., & Alon, I. (2021). Climate change, consumer lifestyles and legitimation strategies of sustainability-oriented firms. *European Management Journal*, 39(6), 720-730. <https://doi.org/10.1016/j.emj.2021.03.005>

Bandura, A. (1991). Social cognitive theory of self-regulation. *Organizational Behavior and Human Decision Processes*, 50(2), 248-287. [https://doi.org/10.1016/0749-5978\(91\)90022-L](https://doi.org/10.1016/0749-5978(91)90022-L)

Bennett, R. J., & Chorley, R. J. (2015). *Environmental systems: philosophy, analysis and control*. Princeton University Press.

Binder, M., & Blankenberg, A. K. (2017). Green lifestyles and subjective well-being: More about self-image than actual behavior?. *Journal of Economic Behavior & Organization*, 137, 304-323. <https://doi.org/10.1016/j.jebo.2017.03.009>

Black, I. R., & Cherrier, H. (2010). Anti-consumption as part of living a sustainable lifestyle: Daily practices, contextual motivations and subjective values. *Journal of Consumer Behaviour*, 9(6), 437-453. <https://doi.org/10.1002/cb.337>

Boroumand, A., & Amiri, M. J. (2024). Analyzing Mashhadi Parents' Lived Experiences in Relation to Their Children's Environmental Education. *Journal of Applied Sociology*, 35(1), 109-138. <https://doi.org/10.22108/jas.2024.139823.2449> [In Persian].

Buerke, A., Straatmann, T., Lin-Hi, N., & Müller, K. (2017). Consumer awareness and sustainability-focused value orientation as motivating factors of responsible consumer behavior. *Review of Managerial Science*, 11, 959-991. <https://doi.org/10.1007/s11846-016-0211-2>

Celikates, R., & Flynn, J. (2023). Critical theory (Frankfurt school). First published Tue Dec 12, 2023. Stanford Encyclopedia of Philosophy. <https://plato.stanford.edu/archives/win2023/entries/critical-theory/>

Chatelain, G., Hille, S. L., Sander, D., Patel, M., Hahnel, U. J. J., & Brosch, T. (2018). Feel good, stay green: Positive affect promotes pro-environmental behaviors and mitigates compensatory “mental bookkeeping” effects. *Journal of Environmental Psychology*, 56, 3-11. <https://doi.org/10.1016/j.jenvp.2018.02.002>

Chen, Z., Wan, L., Zheng, Q., & Wang, S. (2024). Life makes cities greener: The impact of dual-policy of China in urban transformation on residents' green lifestyles. *Journal of Environmental Management*, 365, 121469. <https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2024.121469>

Cheng, X., Long, R., & Chen, H. (2020). A policy utility dislocation model based on prospect theory: A case study of promoting policies with low-carbon lifestyle. *Energy Policy*, 137, 111134. <https://doi.org/10.1016/j.enpol.2019.111134>

Dhir, A., Talwar, S., Sadiq, M., Sakashita, M., & Kaur, P. (2021). Green apparel buying behaviour: A Stimulus–Organism–Behaviour–Consequence (SOBC) perspective on sustainability-oriented consumption in Japan. *Business Strategy and the Environment*, 30(8), 3589-3605. <https://doi.org/10.1002/bse.2821>

Gatersleben, B., White, E., Abrahamse, W., Jackson, T., & Uzzell, D. (2010). Values and sustainable lifestyles. *Architectural Science Review*, 53(1), 37-50. <https://doi.org/10.3763/asre.2009.0101>

Hannigan, J. (2022). *Environmental sociology* (4th ed.). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003193777>

- Hussain, K. (2023). Islam and the Contemporary World: Interview with Professor Seyyed Hossein Nasr. *Islam and Christian-Muslim Relations*, 34(4), 365-380. <https://doi.org/10.1080/09596410.2023.2292935>
- Jackson, T. (2009). *Prosperity without growth: Economics for a finite planet*. Routledge.
- Khoshsirat Salimi, Y., Ruhani, A., Afrasiabi, H., & Salehi, S. (2024). Exploring the Interaction between Local Communities and Environmental Policies: A Qualitative Study of Conflicts between Natives and Rangers around the Protected Areas of Bojaq National Park. *Journal of Applied Sociology*, 35(4), 33-54. <https://doi.org/10.22108/jas.2024.141780.2522> [In Persian].
- Lemke, T. (2011). Biopolitics: An advanced introduction. In Biopolitics. New York University Press. <https://doi.org/10.18574/nyu/9780814753378.001.0001>
- Liebe, U., & Preisendörfer, P. (2010). Rational choice theory and the environment: variants, applications, and new trends. In *Environmental sociology: European perspectives and interdisciplinary challenges* (pp. 141-157). Dordrecht: Springer Netherlands. https://doi.org/10.1007/978-90-481-8730-0_9
- Liu, P., Han, C., & Teng, M. (2021). The influence of Internet use on pro-environmental behaviors: An integrated theoretical framework. *Resources, Conservation and Recycling*, 164, 105162. <https://doi.org/10.1016/j.resconrec.2020.105162>
- Liu, P., Teng, M., & Han, C. (2020). How does environmental knowledge translate into pro-environmental behaviors?: The mediating role of environmental attitudes and behavioral intentions. *Science of the Total Environment*, 728, 138126. <https://doi.org/10.1016/j.scitotenv.2020.138126>
- Malekzadeh, A., Tabatabaei yazdi, F., Boroumand, A., & Noghani Dokht Bahmani, M. (2022). Biodiversity Profile in Knowledge, Attitude and Practice (KAP) of the Citizens of Mashhad Metropolis applying Sustainable Development. *Geography and Environmental Sustainability*, 12(2), 37-57. <https://doi.org/10.22126/ges.2022.7529.2506> [In Persian].
- Meadows, D., & Randers, J. (2012). *The limits to growth: the 30-year update*. Routledge.
- Mol, A. P. J., Sonnenfeld, D. A., & Spaargaren, G. (Eds.). (2009). *The ecological modernisation reader: Environmental reform in theory and practice*. Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003061069>
- Quadir, T. M. (2011). *Modern science and the environmental crisis: the traditional Islamic response of Seyyed Hossein Nasr* (Doctoral dissertation, University of Birmingham). <https://etheses.bham.ac.uk/id/eprint/2903/>
- Saeed, B. B., Afsar, B., Hafeez, S., Khan, I., Tahir, M., & Afridi, M. A. (2019). Promoting employee's proenvironmental behavior through green human resource management practices. *Corporate Social Responsibility and Environmental Management*, 26(2), 424-438. <https://doi.org/10.1002/csr.1694>
- Salari, T., Ghorbani, B., & Kolahi, M. (2022). Effective Factors on Pro-Environmental Consumers' Behaviors: Case Study of Environmental NGOs at Mashhad, Iran. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research*, 10(19), 295-320. <https://doi.org/10.22084/csr.2022.24629.1989> [In Persian].
- Salehi, S., & Ebrahimi, H. (2020). An analysis of students' knowledge and behavior toward water (case study: secondary schools in Mazandaran). *Advanced Environmental Sciences*, 18(2), 41-58. <https://doi.org/10.29252/envs.18.2.41> [In Persian].
- Shao, J., & Ünal, E. (2019). What do consumers value more in green purchasing? Assessing the sustainability practices from demand side of business. *Journal of Cleaner Production*, 209, 1473-1483. <https://doi.org/10.1016/j.jclepro.2018.11.022>
- Shateri, P., Salehi, S., Mohseni, R. A., & Sharifi, M. (2021). Environmental Non-Governmental Organizations and Ways for Attracting New Members (A study of Tehran's Non-Governmental Organizations Using the Fundamental Theory Approach). *Journal of Applied Sociology*, 32(2), 91-128. <https://doi.org/10.22108/jas.2020.122367.1881> [In Persian].

- Slater, M. D. (1999). Integrating application of media effects, persuasion, and behavior change theories to communication campaigns: A stages-of-change framework. *Health Communication*, 11(4), 335-354. https://doi.org/10.1207/S15327027HC1104_2
- Slater, P. (2020). *Origin and Significance of the Frankfurt School (RLE Social Theory): A Marxist Perspective*. Routledge.
- Soltani Bahram, S., & Hajilou, F. (2021). The Sociological Study of Determinants of Environmental Lifestyle among University of Tabriz Students. *Quarterly Journal of Social Development (Previously Human Development)*, 15(2), 93-134. <https://doi.org/10.22055/qjdsd.2021.16828> [In Persian].
- Stalder, F. (2006). *Manuel Castells: The theory of the network society*. Polity.
- Su, J., Watchravesringkan, K., Zhou, J., & Gil, M. (2019). Sustainable clothing: Perspectives from US and Chinese young Millennials. *International Journal of Retail & Distribution Management*, 47(11), 1141-1162. <https://doi.org/10.1108/IJRDM-09-2017-0184>
- Taleban, M., & Memarzadeh, A. (2020). Religiosity and Environmentalism: An Empirical Reflection on Theoretical Conflicts. *Two Quarterly Journal of Contemporary Sociological Research*, 8(15), 89-121. <https://doi.org/10.22084/csr.2020.20690.1754> [In Persian].
- Tamar, M., Wirawan, H., Arfah, T., & Putri, R. P. S. (2021). Predicting pro-environmental behaviours: the role of environmental values, attitudes and knowledge. *Management of Environmental Quality: An International Journal*, 32(2), 328-343. <https://doi.org/10.1108/MEQ-12-2019-0264>
- Victor, P. A. (2008). Managing without growth: Slower by design, not disaster. In *Managing Without Growth*. Edward Elgar Publishing.
- Vieille Blanchard, E. (2010). Modelling the future: an overview of the 'Limits to growth' debate. *Centaurus*, 52(2), 91-116. <https://doi.org/10.1111/j.1600-0498.2010.00173.x>
- Virapongse, A., Brooks, S., Metcalf, E. C., Zedalis, M., Gosz, J., Kliskey, A., & Alessa, L. (2016). A social-ecological systems approach for environmental management. *Journal of Environmental Management*, 178, 83-91.
- Wan, L., Chen, Z., Zheng, Q., Wang, S., & Wei, J. (2025). Green lifestyles: A review and prospects. *Journal of Environmental Management*, 380, 124907. <https://doi.org/10.1016/j.jenvman.2025.124907>
- Wang, Y., Long, X., Li, L., Wang, Q., Ding, X., & Cai, S. (2021). Extending theory of planned behavior in household waste sorting in China: The moderating effect of knowledge, personal involvement, and moral responsibility. *Environment, Development and Sustainability*, 23, 7230-7250. <https://doi.org/10.1007/s10668-020-00913-9>
- Zsóka, Á., Szerényi, Z. M., Széchy, A., & Kocsis, T. (2013). Greening due to environmental education? Environmental knowledge, attitudes, consumer behavior and everyday pro-environmental activities of Hungarian high school and university students. *Journal of Cleaner Production*, 48, 126-138. <https://doi.org/10.1016/j.jclepro.2012.11.030>
- Tsai, C. C., Li, X., & Wu, W. N. (2021). Explaining citizens' pro-environmental behaviours in public and private spheres: The mediating role of willingness to sacrifice for the environment. *Australian Journal of Public Administration*, 80(3), 510-538. <https://doi.org/10.1111/1467-8500.12504>
- Hidalgo-Crespo, J., Coello-Pisco, S., Reyes-Venegas, H., Bermeo-Garay, M., Amaya, J. L., Soto, M., & Hidalgo-Crespo, A. (2022). Understanding citizens' environmental concern and their pro-environmental behaviours and attitudes and their influence on energy use. *Energy Reports*, 8, 103-109. <https://doi.org/10.1016/j.egyr.2022.01.116>
- Pellow, D. N., & Nyseth Brehm, H. (2013). An environmental sociology for the twenty-first century. *Annual Review of Sociology*, 39(1), 229-250. <https://doi.org/10.1146/annurev-soc-071312-145558>
- Grenfell, M. (2009). Applying Bourdieu's field theory: The case of social capital and education. *Education, Knowledge & Economy*, 3(1), 17-34. <https://doi.org/10.1080/17496890902786812>

Schirone, M. (2023). Field, capital, and habitus: The impact of Pierre Bourdieu on bibliometrics. *Quantitative Science Studies*, 4(1), 186-208. https://doi.org/10.1162/qss_a_00232